

تحلیلی از:  
ماهیت طبقاتی  
دولت بعد از قیام

## مقدمه

- ب -

حدود ۵ ماه از استقرار دولت جدید می‌گذرد. مسائل و مشکلات فراوانی در مقابل نیروهای انقلابی جامعه قرار گرفته است که پاسخ کوئی به آنها، برای راه یابی مبارزه و ارائه برنامه از جانب نیروهای طرفدار طبقه کارگر نیاز مبرم جنبش می‌باشد. یکی از اساسی ترین این سئوالات ماهیت دولت بعد از قیام می‌باشد. اساساً "شاید کلمه نیروهای مدعی طرفداری از طبقه کارگر به این اصل که" مسئله اساسی هر انقلابی موضوع قدرت حاکمه در کشور است، بدون توضیح این مسئله نمی‌توان از هیچ گونه شرکت آگاهانه در انقلاب و بطریق اولی از رهبری بر آن صحبت کرد". اعتقاد دانشمندان باشد. ولی اعتقاد صوری به یک اصل مارکسیستی با فهم آن لزوماً یکی نیست. توضیح ماهیت طبقاتی دولت در واقع از آن رو لازم و ضروری است چرا که هر نوع برنامه - تاکتیک نیروهای م - سل از این جنبش تحلیلی نشأت می‌گیرد. کافی است که ما به حرکت نیروهایی که تاکنون سعی نموده اند از دولت تحلیلی به عمل آورند توجه نمائیم به بی‌ایکی و تزلزل خود آن نیروها را بر روی تحلیل ایشان مشاهده کنیم. اکثر تحلیلیپایان که تاکنون منتشر شده است بر این اساس قرار گرفته، که دولت جدید ماهیتی "ملی" یا "کمیرال" دارد (از طبقه خرده بورژوازی تا بورژوازی ملی) و در آخر هر یک از این مباحث نیز این چنین نتیجه گیری می‌کند که باید از حرکات ضد امپریالیستی دولت پشتیبانی نمود. برای اینکه بی اساس بودن این تحلیل‌ها را و عدم اعتقاد حتی خود این نیروها را ارزیابی کنیم، کافی است عمل این جریان‌ها را در نظر بگیریم و ببینیم که از کدام حرکت "ضد امپریالیستی" دولت (اگر انجام گرفته باشد) دفاع کرده اند؟ در واقع این نیروها به شکل پراگماتیستی (نه از روی تحلیل) به این جمع بندی شاید رسیده اند که دولت ماهیت ملی ندارد. ولی از آنجا که این مسئله را نمی‌توانند با نظریه‌های مورد قبول خود پاسخ گویند عملاً "در یکه التناظ" فکری و بالطبع ملی گری کرده اند و مجبورند برای هواداران خود هر روز هر حرکت گریک دولت را بوجد نمایند و دست آخر به این نتیجه برسند که جریان "ناسیستی" و "امپریالیستی" در درون دولت دارد غالب می‌گردد. اگر بویستری به معنای آنکه خواست ارائه تحلیل دقیق از دولت را ندارند

اجتماعی را بدهند است که به انحراف کشیده می‌توند. روشن است که دولت  
 بد عنوان نیروی سرکوبگر یک طبقه بر علیه طبقات دیگر جامعه نه به عنوان  
 نیروی جدا و مافوق عمل می‌نماید، بلکه حافظ روابط اجتماعی - اجتماعی  
 موجود در جامعه می‌باشد. مابین دلیل برای ارائه یک تحلیل جامع از  
 ماهیت طبقاتی دولت، آن تحلیل بساید از یک مجموعه اقتصادی - سیاسی  
 برخیزد، در غیر این صورت اساس تحلیل بر مبنای انعکاسات حرکتی دولت  
 و یا افراد درون آن سرچشمه خواهد گرفت. که این خود اساس انحراف ما  
 از تحلیل دولت می‌گردد. ضربات و لطمه ای که یک تحلیل نادرست از دولت  
 به جنبش وارد می‌سازد می‌تواند ما را به اهمیت این بحث واقف گرداند.  
 به گذشته تاریخی جنبش خود نگاهی بیفکنیم. در اوائل به قدرت  
 رسیدن رضاشاه که بوسیله کودتای انگلستان به تخت سلطنت نشست خود،  
 بیانگر یکی از این انحرافات بود که از تشخیص نادرست دولت وی سرچشمه  
 می‌گرفت. از آنجا که نیروهای مارکسیست جنبش قادر نگردیدند که عمل بر  
 کار آمدن رضا خان فلد را و حرکت امپریالیسم انگلیس را توضیح دهند،  
 به آنجا رسیدند که از انعکاسات حرکتی وی مانند سرکوب خوانین فئودال  
 اعداء راه آهن و تشابه حرکتی وی با اتاتورک در ترکیه (بخش عظیمی از  
 نیروهای مارکسیست) را به ارزیابی اینکه دولت وی " ملی " است رسانند.  
 و تا بهر این تحلیل نادرست و انحرافی و صدمات آن به جنبش تاحدی بود  
 که حتی امروز نیز به عنوان جفاقی بر علیه نیروهای م - ل مورد استناد  
 قرار می‌گیرد. خارج از اینکه خود این تحلیل غلط در همان مقطع چه  
 لطماتی به جنبش وارد ساخت، مثال تاریخی دیگری که باز از عدم داشتن  
 یک تحلیل علمی از دولت صریحی بر بیکر جنبش ضد امپریالیستی خلق ما  
 وارد نمود. به خورد حزب نموده بر دولت مصدق بود. آنها نیز با موضع‌گیری  
 نادرست خود نسبت به دولت مصدق و ذکر اینکه چون دولت مصدق بیخواهد  
 از آمریکا وام دریافت کند... از موضع چپ روانه از آن پشتیبانی ننمودند  
 و دیدیم که در ۲۸ مرداد کار به کجا کشید و حضرات بوده ای به ما رسید  
 نماند چنان بی اختیار ناظر سرنوشتی دولت وی و استقرار دوباره سلطنت  
 محسوس محمد رضا شاه گردیدند. در واقع این اشتباهات و انحرافات در  
 اساس به این خاطر بود که این نیروها قادر نگردیده اند که ارشاد اصلی

جامعه و اینکه دشمن اصلی کیست ، و شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه چیست و اینکه هر نیروی اجتماعی ناچه اندازه قادر به ادامه سازد - مسدود ادبیرالیستی می باشد ، تحلیل نموده و با یک برخورد رامت روانه و چپ روانه عملاً جنبش را به فیقرا بردند . پس مشاهده می کنیم که عدم ارائه تحلیل از دولت ناچه اندازه در حرکت جنبش ، در تعیین تاکتیک ، برنامه و ... با تأثیر بلافاصله دارد . ثانیا " از آنجا که اکثر نیروهایی که تاکنون سعی نموده اند از ماهیت دولت تحلیل کنند ، از مکانیزمهای سیاسی - اجتماعی سرمایه داری وابسته تحلیل ندارند و شرایط باصطلاح دیکراسی " بورژوازی " موجود را دلیلی بر ملی بودن دولت قلمداد می کنند ، در عمل کلیه حرکات خود را بر این اساس فرار می دهند و میز از آنجا که این رفتار نمیتواند درک کنند که این نوع شرایط ( " دیکراسی بورژوازی " ) جز خلعت این سیستم نیست ، بلکه شرایطی گذرا و ناپایدار می باشد ، در عمل همان ضربه ای را به جنبش خواهند زد که در تاریخ بارها شاهد آن بوده ایم .

ما در اینجا از کمیته مرکزی حزب توده که به خاطر نظرسنات رویزیونیستی اش و گذشته سواپا غیر مارکسیستی آن بیش از آنچه امروز انجام می دهد توقع نداریم ، این حضرات فکر می کنند که چپ روی دوران مهدق را قادر خواهند بود تا گوش ۱۸۰ درجه ای خود و حمایت بی چون و چرا از قدرت حاکمه جدید توجیه نمایند . در انجام آن نا به آنجا بیستی میروند که از فاشیستها نیز دفاع می کنند ( سرکوب مطبوعات ، دفاع از انتساب جبهه ملی به تقی دار و دسته بان ایرانیت فروهر ... ) .

دسته ای از رفقا هم که به علت گذشته سواپا النفاطیشان و بهینش قلمی ( کنفرانس وحدت ) نه در گذشته قادر گشتند که به مسائل جنبش باسح گویند و نه امروز باسخی روشن ارائه می دهند . رفتاری که ماهیت دولت را ناسطح " لیبرالینا " ارتقا می دهند و با این حرکت خود نه تنها هواداران خود را کمج می سازند بلکه ناآگاهانه سیاستهای بورژوازی کمیرادور را توجیه می کنند نیز هرجی نیست . منبها رفتاری که خود را سازمان جریکهای فدائی خلق ایران می دانند ، نیز مناسله به خاطر گرایشات و نظرات مختلف درون خود از طیف تمایلات فکری رویزیونیستی تا مخالفین این تفکر نیز عملاً نادیر نگشته اند که گذشته بر افتخار سازمان جریکهای فدائی خلق را

ادامه دهند ، عدم ارائه برنامه از جانب این رفقا و گنج گذاشتن هواداران خود که ناشی از تحلیل رفقا از شرایط سیاسی - اجتماعی جامعه ، دولت ... بوده ، عملاً "ضربه ایست بر بیکر جنبش چپ ، آیا رفقای کد یسک روز دولت را با نهادهای دمکراتیک و ضد امپریالیستی ارزیابی می کنند ، روزی دیگری آن را ضد کارگری و ضد مردمی قلمداد می نمایند ، ... قادرند که برنامه ای برای جنبش ارائه کنند ؟ در صورتیکه همه به آن اصل نینیتی که بدون توضیح مسئله دولت نمی توان از هیچ گونه شرکت آگاهانه در انقلاب و بطریق اولی از رهبری بر آن صحبت کرد با اصطلاح اعتقاد دارند ، پس حرکت کور و پراگماتیستی سازمان از بعد از قیام در واقع علل اساسی در نهاد تفکری رفقای رهبری آن باشد داشته باشد ، به نظر ما رهبری سازمان ج ف خ از درگیر شدن با دولت هراس دارد ، با این دلیل که می خواهند " با کوناه " آمدن مقابل آنها فشار موجود بر سازمان را کمتر سازند ، روشن است که این هم از درک ناقص از شرایط جامعه نشأت گرفته است .

به هر رو ما در بحث خود سعی نموده ایم که در حد توانمان به نکات و مسائل موجود در رابطه با دولت پاسخ گوئیم ، امید است که با برخورداری از سباحت رفقای مختلف قدمی در روشن تر نمودن معضلات جنبش و در ادامه آن ارائه برنامه برداشته باشیم .

## بخش اول:

# ماهیت دولت در جوامع زیر سلطه

ابتدا قبل از آنکه به تحلیل از ماهیت طبقاتی دولت بپردازیم لازم است به دو شیوه تحلیل از دولت که غیر علمی و نادرست بوده و بسیاری از نیروهای سیاسی بدان توسل جسته اند اشاره ای بنماییم. سپس روش صحیح را توضیح داده و ترک خود را از ماهیت طبقاتی دولت کنونی بیان مبداریم.

۱- برخی از نیروهای سیاسی در تعیین ماهیت طبقاتی دولت کنونی صرفاً "به مطالعه ماهیت افراد و نیروهای سیاسی تشکیل دهنده آن میپردازند و کوشش میکنند از این راه معنی تعیین ماهیت طبقاتی آنها ماهیت دولت را ارزیابی نمایند. مثلاً "میگویند اکثریت افراد درون دولت را "لیبرالها" تشکیل میدهند پس ماهیت دولت "بورژوازی لیبرال" است. برخی دیگر میگویند دولت را مجموعه ای از نمایندگان بورژوازی ملی و خرده بورژوازی تشکیل میدهد، ولی چون بورژوازی ملی غالب است پس ماهیت دولت بورژوازی ملی است. و با عده ای دیگر معتقدند که دولت کنونی یک دولت خرده بورژوازی است چون امام خمینی نماینده این بخش است و از مقبول بسیاری برخوردار است. (۱)

این نحوه برخورد نظیر این می ماند که مثلاً "بگوئیم: "جامعه از مجموعه اساسها تشکیل شده است، پس برای مطالعه آن باید نمایلات، خواستها و در یک کلام ماهیت انسان را شناسائی کنیم. اگر این کار انجام شود براحش می توان جامعه را در کل شناخت، البته انسان هم یک موجود بیولوژیکی است و برای شناختن ماهیت آن باید اجزاء تشکیل دهنده آن، مثل چگونگی عملکرد مغز، غریزه های طبیعی و فعل و انفعالات میزیولوژیکی درون آن را مطالعه کرد". بدین ترتیب با این نحوه تفکر، مطالعه جامعه

خلاصه می‌شود در مغالعه چگونگی کار دستگاه گوارش با چگونگی تولید مثل انسان، که روشن است چقدر مضحک و غیر علمی است. این شیوه تحلیل در اساس برخوردی مکانیکی و غیر علمی است چرا که پدیده ای همچون دولت نه تنها معادل جمع جمعی اجزا تشکیل دهنده آن نیست بلکه حتی قانونمندی های کل سیستم بر اجزا آن نیز تاثیر متقابل گذارده و عملکرد آن را دگرگون می‌سازد. یک فرد با هر بیت و خواست هنگامی که در یک سیستم اقتصادی - اجتماعی مشخص فرار می‌گیرد نه تنها قادر نیست روند حرکت آن را تغییر دهد بلکه کلیه فعالیت های خود او نیز در چهارچوب قانونمندی های کل آن سیستم معانی و مفاهیم خاص خود را بیابد. بنا بر این استنباط خواهد بود اگر برای تحلیل از ماهیت دولت نقش اسرار و نیروهای سیاسی را عمده نموده و از قوانین حاکم بر کل پدیده غفلت بوریم، برخورد به شیوه تحلیلی یکی از این جریانها نباید قضیه را روشن تر سازد، زیرا که در تحلیل خود از یک شیوه مکانیکی استفاده نموده و حرکت پدیده ای مانند دولت را از تاثیر متقابل نیروهای درون آن نتیجه می‌گیرد. البته این شیوه تحلیل اول بار توسط آقای دورنیک مطرح شد، سپس توسط بوگدانوف بروشنی فرموله گردید و بوخارین سعی نمود تا آن را کمترش بخشد، قبل از اینکه سخن این دسته از رفقا را مورد بحث قرار دهیم تنها به ذکر این نکته اکتفا می‌کنیم، که اساس این تفکر متعلق به ماده گویان قرن ۱۸ فرانسه بوده، که برای تحلیل از پدیده ها سعی می‌نمودند تا تاثیر متقابل بخش های مختلف آن پدیده را مورد نظر قرار دهند، پلخائف در همین رابطه چنین پاسخ می‌دهد:

"تقریباً همه روشنفکران ما چنین استدلال می‌کنند، آنها از دیدگاه تاثیر متقابل به حیات اجتماعی می‌نگرند، . . . و این البته دیدگاه ناپسند توجهی است، بی شک بین کلیه جنبه های حیات اجتماعی تاثیر متقابل وجود دارد. اما بدبختانه این دیدگاه قابل توجه کمک چندانی به حل قضیه نمی‌کند، معلوم است، چون کمترین اشاره ای به خاستگاه نیروهای که بر یکدیگر تاثیر می‌گذارند، ندارد. . . . چون تاثیر متقابل به هیچ وجه پدیده های اجتماعی را برای ما توضیح نمی‌دهد، به منظور درک تاریخ بشر و در این مورد یعنی، تاریخ عقاید بشر از یکسو و تاریخ آن مسامحات

اجتماعی که بشر در مسیر تکامل خود آنها را پشت سر گذاشته است از سوی دیگر، باید از دیدگاه تأثیر متقابل فراتر رفت و در صورت امکان عاملی را کشف کرد که هم تکامل محیط اجتماعی و هم تکامل عقاید را تعیین میکند. (تکامل نظر مونیستی تاریخ - پلخائف) (۲). این دسته از رفقا در تحلیل خود ابتدا نیروها و گرایشات مختلفی را در درون دولت ارزیابی نموده و از برآیند این گرایشات ماهیت و روند حرکت دولت را تعیین میکنند. رفقا در تحلیل خود به چهار گرایش "امپریالیستی"، "فاشیستی"، "لیبرال ملی" و "مذهبی" میرسند و میگویند "تصمیمات سیاسی و اقتصادی که از طرف دستگاه حاکمه اتخاذ میشود برآیند فشارهای نیروهای درون دستگاه حاکمه از یکسو و "فشار ازپائین" جنبش طبقه کارگر و خرده بورژوازی رادیکال از سوی دیگر است". (۳) سپس با این ادعا که "گرایش لیبرال ملی گرایش غالب است ماهیت دولت را بورژوازی ملی با شباهت رابستگی و خصمیت سازشکارانه ارزیابی می کنند. رفقا در ادامه مطرح می کنند که "گرایش امپریالیستی" و "گرایش فاشیستی" در حال رشد بوده و شدیداً "خطر بر هم خوردن" تعادل کنونی وجود دارد که در این صورت ماهیت دولت دگرگون می شود. بر این معنا گروه به نیروهای انقلابی رهنمود میدهد که: "شناخت از دو گرایش اصلی درون دولت موقت و حمایت از گرایش ملی در نبال گرایش امپریالیستی از یکسو و لیبرالیسم بورژوازی در نبال تنگنظری و اقدامات ضد دمکراتیک خرده بورژوازی از سوی دیگر وظیفه تاکتیکی نیروهای انقلابی است". (۴) یعنی نیروهای انقلابی موظفند با اقدامات خود کفه را به نفع "گرایش لیبرال ملی" نسبت به گرایشات دیگر سنگین تر نماید.

۳- برخی دیگر از نیروهای سیاسی در تحلیل از دولت تنها به مطالعه تجربیدی انعکاسات خارجی عملکرد دولت و مطابسه آنها با نمونههای تاریخی مبردازند و بدون آنکه ماهیت خاص جامعه حویبترا مورد نظرقرار دهند میخواهند از این طریق ماهیت دولت را تعیین نمایند. مثلاً میگویند این دولت بورژوازی لیبرال است چون گفته ها و اعمالی که انجام میدهد نظیر گفته ها و اعمال بورژوازی لیبرال در روسیه است. (۵) این آقایان که در تمام طول عمر حیات سیاسی خود هیچگاه یک خط فکری ثابت و یک تحلیل منسجم (حتی به غلط) از شرایط اقتصادی اجتماعی و سیاسی



جامعه نداشته اند و هوار متنها الکو بردار "خوسی" از دیگر انقلابات جهان بوده اند اینمار نیز انقلاب موریه ۱۹۱۲ روسی را الگو و معادل تحولات اخیر فرار داده و با مقایسه این دو انقلاب نتیجه میگیرند که دولت بازرگان نظیر دولت بورژوازمبزال روسیه در آن زمان میباشد . پس ماهیت بورژوازمبزال دارو امام خمینی و طرفدارانش نیز همان اس-آرها و منشویکهای آن زمان هستند ( و لابد خودشان هم بلشویکهای این دوران میباشد ) . بعضی از این نیروها در این قرینه سازی و الکو برداری کار راه آنجا میرسانند که نظیر رهنمودنمین در مورد ثوراهابه کمونیستهارهنمود میدهند که در کمیته های نام باید نفوذ کرد و قدرت اجرایی آنها را بدست گرفت (والبتله لابد با الیاسی تبدل یعنی با عیای و عمایا) (۶) این شیوه تحلیل نیز بر خوردی سطحی و غیر علمی است . مطلقه صرف تبلورات بدون در رابطه دیدن آنها با قانونمندی های درونی و کیفیت خاص پدیدارارابه نتیجه گیریهای غلط و فاجعه آمیز میرساند . (۷)

۳- و اما بر خورد صحیح چگونه است . مارکسیسم-لنینیسم به ما میآموزد که ماهیت طبقاتی دولت بعنوان ابزار سرکوب یک طبقه بر علیه طبقات دیگر و حافظ منافع طبقه حاکم ، تنها در چهارچوب چگونگی برخورد آن به ساخت اجتماعی-اقتصادی جامعه و روابط تولیدی حاکم بر آن و بادر یک کلام چگونگی برخورد آن به منافع اساسی جامعه مشخص میگردد . و گلبه جنبه های دیگر از جمله جایگاه و عملکرد اجزاء متشکله آن و همچنین سیاستها ، عملکردها ، فرازونشیبها و تبلورات خارجی حرکت آن در چهارچوب و در رابطه متقابل با این مشخصیگانه خاص قابل بررسی و مطالعه است . مثلا "در یک جامعه سرمایه داری کلاسیک مستقل از اینکه چنانفراد و احزابی ارگانهای مختلف دولت (کابینه ، پارلمان و . . .) را در دست دارند ، تازمانی که این دولت بر مبنای حفظ و تقدیس مالکیت خصوصی برابر تولید جامعه استوار باشد یک دولت بورژوازی است حتی اگر به فرض فلان حزب کمونیست اکثریت را در پارلمان و کابینه دولت فلان کشور سرمایه داری بدست آورد ولی در جهت اشتراکی نمودن مالکیت برابر تولید اقدامی ننماید ، گلبه فعالیتهاش در خدمت حفظ و رشد روابط سرمایه داری قرار گرفته و دولت همچنان یک دولت بورژوازی باقی خواهد ماند . البته روشن است این حزب قادر به چمین کاری نخواهد بود مگر آنکه در ابتدا کل ماتین دولتی بورژوازی موجود را نابود کرده و دولت جدید پرولتاریائی را پایه ریزی کند .

اما بهیچموضع کشورهای تحت سلطه چگونه است. در این جوامع مبارزات طبقاتی و آزادبختی با هم در می آمیزند و بسته به نوع، چگونگی، و درجه تکامل سلطه امپریالیسم اهداف مبارزه، نیروهای اجتماعی شرکت کننده در آن قابلیت این تیروها در رهبری و در اعمال منافع طبقاتی خویش پس از پیروزی و تیره تعیین میگردند.

الف - در استعمار به شیوه کهن که کشور تحت سلطه با هجوم و اشغال نظامی روبرو بوده و کلید روابط سستی جامعه شدت سرکوب میگردد مبارزه آزادیبخش نضاد اساسی و مبارزه طبقاتی را تحت الشعاع خود قرار داده و کلیه نیروهای اجتماعی را به مقاومت در مقابل کشور اشغالگر و یک دیگر می کشاند.

حتی در شرایط فئودالیها نیز در این مبارزه شرکت نموده و ممکن است رهبری آن را نیز بدست گیرند. بغرض پیروزی این مبارزات و اخراج کشور استعمارگر، اگر دولتی که روی کار میآید روابط کهن فئودالی حاکم بر جامعه را دگرگون نسازد همچنان ماهیتی فئودالی خواهد داشت.

ب - مبارزه آزادیبخش در جوامع نیمه مستعمره با مبارزه بر علیه فئودالیسم در هم گره میخورند و نابودی یکی بدون نابودی دیگری امکان پذیر نمیشود. در اینجا امپریالیسم و فئودالیسم بطور تاکتیکی اتحادی نامقدس میبندند تا حلق را زیر ستم ضعیف خویش گیرند.

در این جوامع بورژوازی ملی در تحت شرایط خاص میتواند برای دوره ای رهبری مبارزات ضد امپریالیستی ضد فئودالی را بدست گیرد و دقیقاً "باین خاطر که امپریالیسم هنوز کلیه شرایبهای تولیدی جامعه را بطور کامل زیر سلطه انحصارات خویش نگذاشته و هنوز جامعه را بصورت حریفی ارکانیک از کل سیستم سرمایه داری جهانی در نیاورده است" - بصارت دیگر باین دلیل که هنوز اقتصاد فئودالی و اقتصاد ملی بورژوازی وجود دارد و جامعه هنوز قادر است تا حدی بطور مستقل تجدید تولید کند و شرایبهای اقتصادی خویش را بگردش درآورد بورژوازی ملی قادر میگردد حداقل برای دوره ای استقلال سیاسی خود را حفظ نموده و حتی در جهت قطع برخی از شرایبهای اقتصادی سرمایه جهانی اقدام نماید. ولسی این بورژوازی قادر نیست حاکمیت سیاسی و اقتصادی خود را تثبیت نموده و

تحکیم بختند چرا که نه تنها نتوانسته است کابل از ورود امپریالیسم پایه های اقتصادی خویش را مستحکم نماید بلکه بعد از ورود آن نیز زیر فشار سرمایه های امپریالیستی روز بروز ضعیف تر گشته است. در نهایتاً "همین ضعف اقتصادی است که دیربازود بورژوازی ملی را به گرنش در مقابل امپریالیسم مجبور مینماید."

اگر بدلیل ضعف بورژوازی ملی و در شرایط ویژه ای خرد بورژوازی رهبری همیشه را بدست گیرد اگر چه ممکن است در مبارزه صد امپریالیستی پیگیری بیشتری نسبت به بورژوازی ملی نشان دهد ولی بیسار پیروزی و کس قدرت سیاسی اساساً بخاطر موقعیت و مقنن تاریخی آن در تولید فساد نیست حاکمیت طبقاتی خویش را اعمال نماید و در بهترین حالت سیاستمداران سیاسی آن، قدرت را به نمایندگان بورژوازی ملی ندیم نمی کنند و با خود در خدمت این طبقه توار می گیرند که در هر دو صورت نتیجه یکی است و دولت جدید ماهیت بورژوازی خواهد داشت، که البته بورژوازی ملی نیز همانطور که اشاره رفت به علت ضعف اقتصادی قادر نیست برای مدت زیادی این حاکمیت را حفظ و تحکیم بخشد و دیر یا زود بدام امپریالیسم در خواهد غلطید.

ج- و اما در جوامع نو سعه ما با سلطه همه جانبه اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... امپریالیسم مواجه هستیم و جامعه تحت سلطه صورت حزبی ارکانگ در مدار سیستم سرمایه داری جهانی قرار میگیرد. در اینجا نیز امپریالیسم دارند شکل استعماری سلطه خویش کلیه روابط کهن اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... را بزیر مهمیز بی امان خویش می کشد و همه آن روابط در هم میریزد منتها نه با هجوم مستقیم نظامی و سرکوب آشکار بلکه با بسط و نفوذ همه جانبه روابط اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و... خویش.

رفیق احمد زاده چه زود، و چه اسنادانه سوزنه تکاملی اشکال سلطه امپریالیسم را میان سد دارد زمانی که بگوید "سلطه امپریالیستی تاریخی تکاملی را طی میکند که در آن جامعه نوسعه تکرار جامعه سعه است نهی در سطحی تکاملی".

در این جوامع سلطه انحصارات امپریالیستی سعه یافته است و

بندریج کلیه سرمایه‌های اصلی تولید جامعه را دربر میگیرد. سلطه امپریالیستی یا تکیه بر قدرت دولتی خویش نیروهای مولد، جامعه‌آدرجنت انحصارات جهانی بنظم در آورده و تقسیم کار اجتماعی مانعی را بر جامعه تحمیل میکند که مکمل خویش را تنها در کل سیستم سرمایه داری انحصاری جهانی مییابد. چنین سیستمی که سرمایه داری وابسته نامیده میشود حتی برای لحظه‌ای قادر نیست جدا از کل سیستم سرمایه جهانی تجدید تولید نموده و بحیات خود ادامه دهد.

در اینجا دیگر صرف اخراج نیروهای نظامی و مستشاران امپریالیسم دلیل بر آزادی کشور از بوع امپریالیسم نیست. تنها و تنها زمانی میتوان ادعا کرد که جامعه از زیر سلطه امپریالیسم رهایی یابد و انقلاب دمکراتیک نوین به پیروزی رسیده است که کل سیستم اقتصادی سرمایه داری وابسته در هم فرو ریزد و روابط نوین جایگزین آن گردد.

در چنین سیستمی شیوه تولید سرمایه داری ملی برخلاف جوامع نیمه مستعمره - نیمه فئودال که تا حدودی قادر است بحیات روبه‌زوال خویش ادامه دهد تقریباً " نابود میشود و اگر بقایایی از آن نیز بر جای ماند تنها در صورت گرنش در مقابل سرمایه جهانی، در چهارچوب و در خدمت به آن قادر به حیات روبه‌موت خود خواهد بود. و دقیقاً به همین دلیل در جامعه‌ای که بورژوازی کمپرادور تنها نماینده امپریالیسم و طبقه مسلط اقتصادی باشد بورژوازی ملی قادر نیست مبارزات ضد امپریالیستی را حتی برای دوره‌ای کوتاه به پیروزی رسانده و استقلال سیاسی کشور را تأمین نماید. چنانچه اگر عناصر ملی و مترقی و نیروهای خرده بورژوازی ( نیرو های غیر پرولتری ) در رهبری جنبش قرار گیرند در صورت پیروزی سیاسی مجبورند باردیگر با حاکمیت سیاسی را دو دستی تقدیم امپریالیسم و عوامل داخلی اش کنند و با خود در خدمت آنها قرار گیرند که در هر دو صورت نتیجه یکی است تنها یک نیروی پرولتری قادر به رهبری انقلاب تا به آخر و نابودی کامل سلطه امپریالیسم میباشد.

در چنین جامعه‌ای دولت ماهیت خود را در چگونگی سرخورد خویش به سلطه امپریالیسم آشکار میازد آنهم نه تنها بصورت اخراج مستشاران نظامی بلکه بر این دینی که در جهت خارج نمودن نظام تولیدی

و نیروهای مولده جامعه از مدار سرمایه جهانی از طریق دگرگونی در تقسیم کار اجتماعی و نیروهای مولده چه اقدامی نموده است ، بنابراین همانطور که در سرمایه داری کلاسیک چگونگی برخورد به مالکیت خصوصی بر ابزار تولید است که ماهیت دولت را روشن میسازد در اینجا چگونگی برخورد به سلطه امپریالیسم آن مشخصه بگانه خاص است که این نقش را بازی می نماید ، در واقع هر دولتی هر چقدر هم افراد آن آدمهای " خوبی " باشند و حراستهای " بلی " داشته باشند چنانچه نتوانند به مساله قطع سلطه و نفوذ امپریالیسم از سربانهای اقتصادی جامعه جوانی مشخص بدهند عملاً " در خدمت حفظ و تحکیم سلطه امپریالیسم و رشد بورژوازی کمپرادور قرار گرفته و کلیه فعالیتهای آنان هرچقدر هم که " مردمی " باشد در خدمت این سیستم قرار خواهد گرفت ( ۸ ) از طرف دیگر ماشین دولتی رژیم شاه که تماماً ساخته و پرداخته امپریالیسم است آنچنان تار و پودهایش در پیوند با امپریالیسم بافته شده است که نه دولت کنونی و نه هیچ نیروی خلفی حتی برای لحظه ای هم قادر نیست از آن منفع خلق استفاده نماید ، استفاده از این ماشین دولتی ( کاری که دولت کمونی انجام میدهد ) یعنی خدمت به امپریالیسم و عوامل داخلی اش برای بازسازی خود و اشغال مواضع سیاسی از دست رفته خویش . بدین ترتیب هر نیروی خلقی برای قطع سلطه امپریالیسم قبل از هر چیز باید این ماشین دولتی را با کلیه ارگانهای نظامی و اداری اش نابود ساخته و همراه با آن کل سیستم اقتصادی - اجتماعی موجود را متلاشی نماید و بر خرابه های آن دولتی خلقی با اقتصادی نوین را پایه ریزی کند . و البته همانطور که گفته شد این کارنها از پویلتاریا ساخته است و بس .

## بخش دوم:

# ماهیت طبقاتی دولت بعد از قیام

بحران موجود در کشورهای امپریالیستی و کشورهای زیر سلطه سیاست جدیدی را نیز طلب می نمود. سیاست گذشته آمریکا که مستقیماً بر اشغال نظامی مناطق مهم جهان بوسیله افراد بومی همان مناطق بسود (دکترین تئکسون) در شرایطی که بحران تشدید گشته است می توانست به مانند حرقه ای در میان انباری از باروت باشد. به همین خاطر سیاست جدید در پوشش "حقوق بشر" توسط تئوریسین های امپریالیسم ارائه گشت. با شدت یابی بحران مبارزات نوده ای در کشورهای تحت سلطه اجتناب ناپذیر می نمود. مطابق با این سیاست (امپریالیسم) می بایست با شل کردن دیکتانوری و میدان دادن به عناصر لیبرال، این مبارزات را مهمل کرده تا از نصب اصلی خویش منحرف گردد. امپریالیسم آمریکا به خوبی می دانست که رژیم های دیکتانوری مانند شاه، بنوشه (نیللی)، بان اسعیت (ریبابوی - رودزیا)، ساموئا (نیکاراگوا) و ... همه شکننده هستند و خواهان نوعی دمکراسی بود که نیروهای سازشکار مخالف این نوع رژیمها بسه به توان بوده ای شان در قدرت سیاسی شریک گردند.

البته این سیاست مشروط بود. بدین معنی که شامل موحسی از کشورها نمی شد. کشورهایی که نیروهای چپ در آنها درجدهی از انحام و شکل بودند و هستند که در صورت "دادن" هرگونه آزادی سیاسی اسکار عمل بدست آنها می آمد. و موجب رشد جریع آنها می گشت و میگردد. مثلاً این سیاست در ابتدا شامل حال ایران نمی شد. ولی پس از صرمسات سنگین سال ۵۵ و تضعیف جنبش در مجموع (چه کنونی و چه غیر آن) شرایط برای اجرای این سیاست مهیا گردید. عملاً جنبش چپ فسدت اساده از شرایطی را که چنین سیاستی می توانست بوجود آورد را از دست

بنابراین، این سیاست بطور خلاصه می‌بایست چنین عمل می‌کرد که در سطحی کنترل شده، محدود و بی‌خطر برخی "آزادی‌های سیاسی را به مردمی که جانشان بلب رسیده بود" صدقه می‌داد. بمنظور اجسرای چنین سیاستی بود که کارتر بعنوان رئیس‌جمهور آمریکا انتخاب گردید. البته در ابتدا بخشهایی از دستگاه حاکمه آمریکا با این سیاست موافق نبودند و مطرح می‌کردند که در صورت دادن آزادی در این کشورها "تورسم" رتد خواهد کرد ولی بعداً "ناحدودی با آن موافق گشتند. در واقع ایس تنها نکته ای بود که شاه سیز روی آن با فشاری می‌نمود و هم چنین بان اسمیت، ساموزا و سایر دیپلمات‌های دست نشانده با این سیاست موافق نبودند. با این حال، علیرغم مهل خود با اعلام اینکه "انتخابات آزاد" در جامعه برقرار خواهند کرد و یا فراندم خواهند نمود پای این سیاست رفتند. این سیاست در زمینه‌های به این شکل خود را بنمایش گذاشت که آمریکا و انگلستان چند تن از رهبران مذهبی سازشکار که پایه نوده ای نیز داشتند را "رام" کرده و در انتخابات "آزاد" که بان اسمیت ادعای آرا داشت شرکت دهند و با این ترتیب سیاست با صلح شریک کردن سیاست بوستان در قدرت سیاسی را پیاده نمایند. ولی از آنجا که نیروی چپ توانست این بخش مذهبی را ایزوله و طرد نماید عملاً "این سیاست با شکست روبرو گشت. بطوری که بان اسمیت چند روز قبل از اینکه انتخابات صورت گیرد آن را به زمان نامعلومی بتعویق انداخت. همچنین اعلام کرد زمانی ما خواست تقسیم قدرت را با بخشی از سیهیونستان داشتیم که "رهبران" آنها پایه نوده ای و سیمی را دارا بودند حال که نیستند از تقسیم قدرت حرف زدن اساساً بی‌ربط است. (۹) بهرجهت در اثر فشار آمریکا این سیاست علیرغم منفرد شدن رهبران سازشکار مذهبی پس از مدتها به اجرا گذاشته شد و اسقف "ماژوراوا" روی کار آمد، ولی البته نتایج آنچنانی ای که آمریکا انتظار آنرا داشت حاصل نیامد.

حال سیمین این سیاست در ایران چگونه عملی گردید :

همانطور که گفته شد بحران اقتصادی منتقل شده از کشورهای امریکایی به ایران عملاً بحران اقتصادی دائمی (بحران رکود) موجود

در ایران را تشدید کرد. ناآرامی بحران بر روی کلیه نیروهای اجتماعی و همچنین دستگاه حاکمه ظاهر گشت (۱۰). سیاست امیرالمسلم که مبتنی بر دادن آزادی های سیاسی قابل کنترل از بالا بود تبلور خود را در برگزاری شیبای شعر و هم چنین آزادی زندانیان سیاسی که اکثراً مدت محکومیت آنها تمام شده بود، نشان داد. در واقع سیاست رژیم مبتنی بر ایمنی اساسی بود که با شل کردن بندهای دیکتاتوری و بیدار کردن به جریانات لیبرال که قابل کنترل نیز هستند، قادر کرد این دوران بحرانی را پشت سر گذارد. در واقع این سیاست زمانی مطرح میگردید که مبارزات توده های از اوایل سال ۵۵ در خارج از محدوده شروع شده بود. با اینکامین مبارزات با خواسته های منطقی (مسئله سکن) آغاز شد ولی در عمل با برخورد مستقیم با ابزار مرکوب دولت به سرعت سیاسی شد و عنصر قهر در آنها رشد یافت.

به هر حال سیاست آزادی های دیمکراتیک "قابل کنترل از طرف رژیم در سطح جامعه عملی گردید. ولی از آنجا که موفقیت توده ها و رشد تضادهایشان نسبت به رژیم موجود و سیستم به آن درجه از جدت رسید رسیده بود که هر نوع آزادی و شل کردن بندهای دیکتاتوری کل سیستم را در معرض خطر قرار میداد عملاً "موج مبارزات توده ای آن چنان وسیع گردید که در دوره ای کوتاه از کنترل رژیم خارج گشت.

تشدید بحران و حدیثه دار شدن سد دیکتاتوری در آزمون جامعه که در مقابل توده ها برای سالها دراز قرار گرفته بود باعث هجوم سیل آسای توده ها به خیابانها گردید و کلیه ارگانهای سیستم را بلرزه درآورد. از این پس مبارزات توده ها که ماهیتی ضد امیرالمسلمی داشت با خارج کردن امتکار عمل از دست رژیم با شتابی وصف ناپذیر رشد کرد و چگونگی ظاهر خارجی آن سه مرحله را پشت سر گذاشت. ابتدا شخص شاه و دار و دسته اش مورد حمله مستقیم توده ها قرار گرفتند. سپس کل روستای سیاسی موجود بر سر سؤال کشیده شد و توده ها خواهان تلافی فوری رژیم موجود با تمام ارگانهای اداری، نظامی و "قانونگذاری" آن و ساختن زیر بنایی جدید شدند. و در آخر تضاد اصلی بطور تمام عیار و بدون واسطه آشکار گشت و توده ها بطور مستقیم و بدون واسطه امیرالمسلم بخصوص



امپریالیسم آمریکا را مورد یورش شهرآمیز خود قرار دادند.

در اینجا نکته ای بسیار مهم قابل ذکر است. آن نیروهای گسسته بطواهر و انعکاسات خارجی پدیده ها توجه دارند و از مشاهده ماهیت واقعی آنها عاجزند، در اینجا نیز در ابتدا با مشاهده مبارزات توده ها ادعا کردند که این جنبش خرده بورژواها بوده و ماهیت ضددیکتاتوری دارد. سپس با این برداشت کوشش کردند برای جنبش برنامه رهنمود دهند. ولی زودتر از آنکه مرکب نوشته های شان خشک شود در مقابل مبارزات وسیع توده ها که کلیه ارگان رژیم پوسیده پهلوی را بلرزه درآورده بود خلع سلاح شدند و با دست پاچگی ماهیت مبارزات را به ضد دیکتاتوری - ضد امپریالیسمی ارتقاء دادند و با حشم فریاد برآوردند: "توده ها چه می کنند؟ شما الان باید مبارزه مسلحی کنید، شما باید هفته های مسلحی - سیاسی بوجود آورید. (۱۱) ولی توده ها بدون توجه به رهنمودهای "رهبری" به پیش رفتند و "رهبران" را زیر دست و پای خود له کردند. تنها ظواهر قضایا را دیدن و توجه نکردن به عمق مسائل این نیروها را به دنباله روی از توده ها کشاند (۱۲).

بهرجهت ماهیت مبارزات توده ها از آغاز ضد امپریالیسمی باقی ماند و آنچه تغییر کرد چگونگی نظاهر خارجی این محتوا بود. در ابتدای حرکت، توده ها بآن بخش حمله ور شدند که بیشتر از همه در مقابل آنها قرار گرفته بود و سپس این یورش در تداوم خود ابعاد گسترده تری یافت. رفیق لودوان در این باره می گوید: "چیزی که ویژگی استعمار نو را مشخص می کند این است که نه از طریق اداره مستقیم بوسیله امپریالیستها، بلکه بوسیله یک رژیم بومی عامل که نماینده منافع طبقه اربابان فئودال و بورژوازی کمبرادور یا یک بوشش "دمکراتیک ملی" است حکم می راند. انقلاب تحت این شرایط چاره ای ندارد به جز حمله شدید به رژیم دست نشانده مورسنگونی آن و بدین طریق سقوط ستونی که بوسیله امپریالیستها برای اعمال استعمار نو بکار برده می شود. مردم جنوب با برانداختن حکومت نگودین دیم ضربه مهلکی بر استعمار نو، امپریالیسمهای امریکائی وارد کردند و بدین ترتیب یک دوران بحرانی پایان ناپذیر برای این رژیم دست نشانده بوجود آوردند". بدین ترتیب اگر نوک حمله مبارزات مردم جنوب ویتنام متوجه

رژیم نکودین دیم میشود، این معنای آن نیست که ماهیت این مبارزات ضد دیکتاتوری نکودین دیم است. مبارزات مردم جنوب ویتنام در آن دوران ماهیتی ضد امپریالیستی و ضد فئودالی داشت.

بنابراین، اشتباه خواهد بود اگر بگوئیم در اوایل محترسوای مبارزات توده‌ها ضد دیکتاتوری بوده و توده‌ها خواهان سرنگونی کل رژیم نبوده‌اند و یا توده‌ها نمدانستند شاه جیره‌خوار امپریالیست. خبر توده‌ها سالها بود که خواهان سرنگونی رژیم وابسته به امپریالیسم شاه بودند. منتها توده‌ای که پس از یک دوران طولانی رکود یا بمیدان مبارزه نیامده و هنوز از قدرت شگرف خویش شاکت همه‌جانبه ندارد و در عمل میزان این قدرت را تجربه نکرده است، توده‌ای که هنوز رگه‌هایی از تصور ضعف و بیکه‌نازی رژیم را در ذهن خود دارد، بروسه‌ای کوتاه را لازم دارد تا با تمام بیرو، بطور همه‌جانبه ضد خلق را مورد یورش قهرآمیز خویش قرار دهد، چگونگی حرکت توده‌ها را بحریان آبی میتوان تشبیه کرد که در ابتدایعلت شکاف کوچکی که در یک سد ایجاد شده است، بحریان افتاده باشد، این جریان سرعت شکاف درون سد را عمیق‌تر و عمیق‌تر کرده و در زمانی کوتاه به سلی حروشان تبدیل میشود و تمام موانع جلوی خود را در کلیه جنبه‌هایش ویران خواهد نمود. آنها که تنها آن جریان اندک آب را کنار شکاف بیرون میجهد می‌بینند و به بتائسیل مخرب انبوه آبی که در پشت سد انباشته شده است توجه‌ای نمی‌کنند ( یا بهتر است بگوئیم از دیدن آن عاجزند ) نمیتوانند دریابند که این جریان بمظاهر اندک نه ماهیت حویماری پاریک را دارد که پس از مدتها انباشت میتواند به نیروئی منهدم کننده تبدیل شود. بلکه تنها تبلور ظاهری آن قدرت ویران کننده‌ای است که در پشت سد انباشته شده است. آنها بحیال خود بمفکر سرعت دهی و جمع و جور کردن آن حویمار با اینکه ناکهیان شکاف سد سرعت عمیق‌تر شده و در پیوسته‌ای بسیار کوتاه سلی حروشان بحرکت در می‌آید که کلیه تار و پودس را راه‌اندازی کرده و آنها را بر در خود غرق میکند و با خود میبرد.

بهر جهت گفتیم که رژیم با دادن برخی "آزادی‌های سیاسی نیم بند، سیاست "حقوق بشر" کارتر را بحرحله اجرا درآورد، ولسی این سیاست بوجه رشد مبارزات توده‌ای که در آن مقطع عمدتاً "حول خواست

آزادی های سیاسی و مبارزه با دیکتاتوری بود ، شد ، در این دوره بزرگیورها و بنی احمدها در مجلس میدان داری میکردند و جریانات راست مخالف دیکتاتوری شاه مثل رهبران جبهه ملی ( سنجایی - فروهر - بختیار ) ، بازگان ، سرهنگ امیر رحیمی و غیره برنما " به اعلیحضرت و شهیدان نامه می نوشتند ، نقطه اوج این دوره شب شعر دانشگاه صنعتی و تحصن و نظامرات بعد از آن بود که رژیم بسختی قادر گردید کنترل خویش را بر آن حفظ نماید و در آخرین لحظات به خشونت کشیده شد .

ار مبارزات خشم آلود شم به بعد ، ضد خلق ابتکار عمل را از دست داد و از آن پس این عبارزات توده ها بود که سیاست ها و برنامه های رژیم را تابع خویش گردانید . این سیاست ها همواره یک فاز از خواسته های توده عذب بود . یعنی زمانی که توده ها شاه و دار و دسه اش را نفی میکردند ، ضد خلق گاهی دیکتاتوری را وعده میداد . زمانی که توده ها به نفی کل روبرای سیاسی موجود رسیدند و سلطنت و قانون اساسی را بزیر سؤال کشیدند ، ضد خلق رعتن شاه را با حفظ سلطنت و قانون اساسی پیش کشید . و هنگامی که توده ها از این هم فراتر رفتند و مستقیما " امپریالیسم امریکا را مورد حمله قرار دادند ( بدون آنکه درک دقیقی از چگونگی روابط نو - استعماراتی امپریالیسم با نظام اقتصادی - اجتماعی ایران داشته باشند ) ، ضد خلق به نفی سلطنت و رفرا ندوم برای نوع حکومت رضا داد .

گفتیم پس از افتادن ابتکار عمل بدست توده ها ، رشد مبارزات مردم سه مرحله را پشت سر گذاشت ، در مرحله اول که از جریانات قسم و تبریز با شعار ترک بر شاه آغاز گردید ، توده ها شاه و دار و دسه اش را مورد حمله مستقیم خویش قرار دادند .

گسترش و رادیکالیزه تر شدن این مبارزات عناصر و جریانهای بورژوازی وابسته را از درون طبق وسیع نیروهای مخالف طرد نمود . رشد عنصر مهر و شروع مبارزات خشونت آمیز از جانب توده ها و مقابله ارتش و دستگاههای سرکوب خواست توده ها و آگاهی آنها را در این زمینه افزایش قابل ملاحظه ای داد . شکاف بین توده ها و آنهاشی که خواهان حفظ شاه در نظام سلطنت بودند عمیق تر و عمیق تر گشت و متدریج به طرد کامل آنها انجامید .

در این پیرویه ارتجاع تنها با سرکوب خونین خواست مبارز کردن این مبارزات را داشت و در کنار آن "لیبرالها" سعی می نمودند که حد مبارزات نوده ای از خواست آنها فراتر نرود. ولی رشد اوضاع بحرانی و حرکت عمدتاً "خود بخودی" نوده ها به خاطر حدت تضاد نوده ها با سیستم آنها را از حرکت باز نماندند. جریانات راست ( ضد دیکتاتورهای طرفدار سیستم ) مثل جنبه ملی، نهضت آزادی و بخشی از جریانات مذهبی که از اوج گیری هر چه بیشتر مبارزات مردم بوحشت افتاده بودند، مکرراً "امپریالیسم و رژیم را پند میدادند که با کار از کار نگذشته از خسر شیطان بائن بیاید و بر رفتن شاه رها دهد تا بدین ترتیب از انهداف سیستم جلوگیری شود. مثلاً "نهضت آزادی" بخش داخل در تاریخ ۶/۶/۵۷ در اعلامیه "راه نجات ایران از بن بست حاضر" چنین میگوید:

"در شرایط آشفته ناپذیر حاکم برای خروج از بن بست حاضر منطقیاً دو راه حل بیشتر قابل تصور نیست:

۱- ملت تا آخرین نبرد ارزنده اش از زیر ساطور سلطنت ناپوشود.

۲- شاه برود...

در ابتدا این طور بنظر می رسید که این جبهات مخالف سلطنت و سیستم وابسته هستند ولی در پایان همین اعلامیه سازشکاری و مردم فریبی را به حد اعلای خود میرسانند و مطرح میکنند:

"با ماندن شاه هیچ کاری چاره نخواهد شد و راه حل معیشتی نخواهد یافت. اما با استعفا و رفتن ایشان مطکک از بن بست بیرون آمده چاره جوشنیائی امکان پذیر خواهد شد. با فروکش کردن نا امیددی و طوفان حتم ملت فرصتی بدست خواهد آمد که اولاً "جانشینان ایشان با مهربت از گذشته به قانون اساسی و حقوق و حیثیت مردم تمکین نمایند."

جریانات ذکر شده که همگی در حفظ سلطنت بدون شاه پافشاری میکردند، با موضع گیری روشندان در روز ۱۷ شهریور و اعلام اینکه مسئولیت دعوت به نظاهرات آن روز را بعهده نمیگیرند، موقعیت اجتماعیشان را آشکارا عیان کردند و نشان دادند که اساساً "قادر نیستند بعنوان یکجبهه ای ضد امپریالیسم مبارزه ادامه دهند.

مرحله اول که تقریباً "طولانی ترین دوره مبارزات نوده ها بسود

بود تغییر کیفی خود را در ۱۷ شهریور بنمایش گذاشت. واقعه ۱۷ شهریور خواست توده ها برای از بین بردن آنچه به رژیم شاه و سیستم وابستگی را نشان داد. در واقع توده ها بعد از این واقعه با نفی سلطنت، قانون اساسی و کلیه ارگانهای نظام بوجود (خواهان اقدام فوری رویبنای سیاسی کهنه و ایجاد یک رویبنای جدید گردیدند. از این دوره به بعد نمایندگان خرده بورژوازی (میان حال و مرفه) رهبری بلا منازع جنبش را بدست میآوردند و بندریج شعار "حکومت اسلامی" در بین مردم رواج میگردید. نیرو های چپ بعزت ضعف و نداشتن تحلیل صحیح از شرایط در مقابل خرده بورژوازی خلع سلاح شده و از ارائه آلترناتیو خویش عاجز میمانند. در حقیقت در این مقطع نیروهای چپ نه تنها میبایست آلترناتیو خود را بروشنی برای توده ها توضیح میدادند بلکه تعیامت موضوع راه رسیدن به آن یعنی ایجاد هسته های مسلح خلق و آغاز جنگ مسلحانه توده ای را تصریح میکردند و خود در جهت آن اقدام مینمودند. بقول لنین: "روینا از هر طرف تکاف برداشته، ناب مقاومت را از دست داده و دچار ضعف گردیده است. مردم خودشان بنوسط نمایندگان طبقات و گروههای گوناگون بساختن رویبنای جدید برای خود برداشته اند. در لحظه معینی از تکامل، بیهوده بودن رویبنای قدیمی بر همگان معلوم میشود. انقلاب را همه برسیمت میشناسند. اکنون وظیفه اوست که تصریح شود چه طبقات بخصوص باید رویبنای جدید را بسازند و هنا چگونه سازند. بدون چنین تصریحی شعار انقلاب در لحظه فعلی شماری پوچ و بیمضمون خواهد بود. زیرا ضعف حکومت مطلقه، هم ناهزادگان بزرگ را "انقلابی" میکند و هم روزنامه "ماسکویسکیه و دوستی" را! بدون چنین تصریحی درباره وظائف پیشرو دمکراتیک طبقه پیشرو جای سختی هم نخواهد بود". در واقع تنها نیروئی که قادر بود دست به چنین عملی بزند سازمان چریکهای فدائی خلق بود که مناسبانه بعزت شریات سال ۵۵ و انحرافات و ضعف رهبری از انجام آن غافل ماند. بدین ترتیب که اولاً "بقول خود رفا دو ماه دیر به ارزیابی وجود موقعیت انقلابی در جامعه نائل آمدند و ثانیاً "پس از آن نیز آنقدر جهت آغاز مبارزه مسلحانه توده ای و تسلیح توده ها اقدامی نکردند تا زمانیکه خود توده ها در ۲۱ بهمن ماه دست به اسلحه بردند. رهبری مذهبی جنبش

اولاً "بخاطر مواضع خورده بورژوازی قادر نبود که توده ها را دعوت به یک مبارزه فاطح و مسلحانه بر علیه کل سیستم کند ، ثانیا " فاقد تشکیلات و سازماندهی لازم برای این کار بود و بخوبی میدانست در صورت آغاز جنگ مسلحانه توده ای ، بسرعت رهبری را از دست خواهد داد ، چیزی که در روزهای قیام تملورات اولیه آن قابل رویت بود .

باید توجه داشت که برخورد این نیرو در دو موقعیت متفاوت یعنی ( ۱ ) زمانی که برای گرفتن رهبری و کسب قدرت سیاسی تلاش میکند و ( ۲ ) وقتی که قدرت را بدست آورده و برای حفظ آن میکوشد ، متفاوت است ، درک این خصوصیت خورده بورژوازی میتواند توقع م - ل ها را نسبت به حرکت امروزی آن روشنتر سازد . در موقعیت اول حادثترین مواضع را میگیرد ، در مبارزه شور و حال بسیار بخرج میدهد ، به نیروهای پرولتری و "چپ" تعایل نشان داده احساس نزدیکی بسیار میکند و برای ترساندن حریف تهدیدهای "انقلابی" مینماید ، ولی هرچه به کسب قدرت نزدیکتر میشود گفته های گذشته خویش را بتدریج از یاد میبرد ، در مواضع گذشته خود تجدید نظر میکند ، تهدیدهایش کم رنگ تر میشود و برای جلوگیری موقعیت خویش بیشتر به راست گرايش مینماید .

معنای مثال در برخورد آیت الله خمینی به نیروهای م - ل قبل از شروع مبارزات توده ای ، با شاهد این هستیم که حتی در رابطه با حرکت اپورتونیستی بحسب ار سازمان مجاهدین خلق ایران و برخورد غیرانقلابی آنها با حزب مسلمان مارکس مجاهدین هیچ نوع موضع گیری خاصی نمی کند ولی در سویه یکسال و اندکی مبارزات سال قبل هرچه بسوی قدرت نزدیکتر می گردد ، موضع ضد کمونیستی روشنتری می گیرد و حملاتش به این نیروها پس از آنکه بحسب بحسب مشکل سیستماتیک درمی آید ، بالطبع این حرکت در موضع کم - ر - سست به امیرالمسلم و جریانات راست نیز خود را ظاهر می نماید . در مورد قهرآمیز به قدرت سرکوب نیز خورده بورژوازی ، در سویه مناسب - برخوردی دوگانه اتخاذ می کند . آنها که باید توده هائی را که حاضرند - مسیوم سازند به جنگ علیه آن دعوت کند از آن - سبب - سبب - بطرح میکند لفظ برای ترساندن حریف است . خورده بورژوازی - دربار قیام تملورات رو برو میشوند میکوشند این بحسب را

تکلم کند. اگر مونتانی ( جناح اقلیت نماینده خرده بورژوازی در پارلمان )  
میخواست در پارلمان پیروزی بدست آورد نمیبایست دعوت به سلاح کند .  
و وقتی در پارلمان دعوت به سلاح کرد نمیبایست در خیابان به شیوه  
پارلمانی عمل کند . اگر خدا " خیال نظاهرات مسالمت آمیز را داشت ،  
احتمانه بود پیشینی نکند که از نظاهرات بشیوه چنگی استقبال خواهند  
اگر مبارزه واقعی را در نظر داشت محیب بود که اسلحه ابراهیم برای انجام  
این مبارزه لازم بود زمین بگذارد ، ولی تهدیدهای انقلابی خرده بورژوازی  
و نمایندگان دمکرات آنها چیزی جز تلاش برای ترساندن حریف نیست ."  
رفیق مارگس چه استادانه خصوصیات خرده بورژوازی را در مبارزه  
طبقاتی بیان میکند و چگونه تو خالی بودن وی را برای مبارزه قاطع و بیگم  
نشان میدهد . این بیانگر همان تراپلی است که رهبری جنبش هنگامی که  
با روحیه تعرضی نوده ها و با شعار " تنها ره رهائی جنگ مسلحانه " است  
روبرو میشد . قورا " مطرح میساخت که هنوز دستور جهاد نداده و پیونج خود  
این کار را خواهد کرد .

در هر صورت خرده بورژوازی با این خصوصیات در رهبری جنبش  
نوده هائی قرار گرفته بود که از این مرحله به بعد در هر گام خود کل ماشین  
دولتی را هدف قرار داده بودند . نوده در عمل در یک دوگانگی نسبت به  
آنچه خود از مبارزه میپنداشت و آنچه رهبری به او القا میکرد قرار گرفته بود .  
از یک طرف به این جمع بندی رسیده بود که باید در مقابل قدرت سرکوبگر  
ارتش سلحخانه ایستاد و از طرف دیگر شعار مسالمت جوئانه رهبری و اسکا  
" ارتش برادر ماست " را در مقابل خود میدید . این دوگانگی در عمل و در  
مبارزه اجتماعی میبایست به نفع یک طرف حل گردد . از آنجا که ارتش  
در این دوران سعی مینمود با اصطلاح با سرکوب شدن ، مذاکرات نوده ها را  
حاموش سازد ، عملاً " بخش وسیعی از نوده ها شعار خود را بدست  
" رهبران ما را مسلح کنند " نمودند . این مقاطع تاریخی است که حرس  
چپ را قادر مساخت موقعیت خود را در جنبش نقیض نموده و رهبران  
ملا مبارزه را خدشه دار سازد .

حال بسیم حرمانات راست در این دوران چه کردند . اس  
حرمانات که بعد از ۱۷ شهریور مخالفه را مآخنه بودند ، پس از مدتی سرکوب



زمانی که دریافتند رهبری آیت الله تثبیت شده است و پایه های سلطنت نیز بشدت تضعیف گشته و انهدام آن حتمی است ناگهان آب توبه بر سر ریختند و بدست بوس امام رفتند ، آنان پس از شنیدن " نصایح " امام بشدت " متقلب " شده و مرید امام گشتند و بدین ترتیب سلطنت پهلوان و هواداران " قانون اساسی " دیروز ، جمهوری خواهان مسلمان دو آتش امروز از آب در آمدند . در این میان تنها بختیار سرش بی کلاه ماند و مورد لعن و نفرین همه قرار گرفت چرا که بقول خودش " تا آخرین لحظات مستقر قانون اساسی را رها نکرد " .

آیت اله و سایر رهبران خرده بورژوازی نیز که همه نوده ها چشم بهشان آنها دوخته بودند نا بگویند کسه چه بکنند ، خود را با کوهی از مشکلات لاپهچل مواجه می بینند که قدرت و جسارت یا سخکونی انقلابی به آنها را ندارند ، از طرف دیگر از نیروهای چپ هم که برای گرفتن رهبری ندان نیز کرده اند وحشت دارند و نمیتوانند بطرف آنها کشیده شوند ، پس سوی جریانات راست که البته توبه هم کرده اند و رهبری آنها را نیز پذیرفته اند ، روی می آورند . خرده بورژوازی با خود میگوید " درست است که اینها تا دیروز سلطنت طلب بوده اند ، ولی اشکالی ندارد ، آنها اکنون توبه کرده اند و رهبری برا هم پذیرفته اند . پس میتوان از وجود آنها استفاده کرد . بخصوص که آنها برای حل مشکلات راه حل هائی دارند که قابل ملاحظه است . نازه نوده ها بدنام من هستند و هرگاه آنها بخطر رفتند و از راه خدا دور گشتند ، آنها را بسر جای خود خواهم نشاند " . بقول مارکس " هیچ چیزی بمتش از حزب دمکرات ( نمایندگان خرده بورژوازی در سالهای بعد از انقلاب ۱۸۴۸ فرانسه ) در مورد مسائل و امکانات خود مبالغه نمیکند و چنین ماده لوحانه فریب اوضاع را نمیخورد " . بهر جهت بار دیگر " نپیرانها " فعال میشوند منتها این بارنه بعنوان نیروهائی که خود مدعی رهبری هستند و برای خویش شخصیت سیاسی مستقلی قائلند . بلکه بعنوان کارگزاران امام .

خرده بورژوازی تصور میکند که قادر است این عناصر و جریانات را در خدمت منافع طبقاتی خویش ( که بنصیر او منافع کل ملت است ) گبرد و با استفاده از وجود آنها میتواند ضعف های خویش را جبران نماید و خود



را در قدرت نگاه دارد. ولی دقیقاً "برعکس میشود. یعنی خرده بورژوازی که فاقد هرگونه برنامه استراتژیک اقتصادی و اجتماعی است عملاً "سدام" "لیبرالها" میافند. زیرا اولاً این جریانها راست چیزی جز رشد روابط سرمایه داری وابسته نمیخواهند و درنهایتی زمینه اقتصادی اجرای جمیع برنامه ای با توجه باینکه روابط سرمایه داری وابسته در کلیه تریانهایی اقتصادی جامعه تنیده شده است. کاملاً "مهیا میباشد. بدین ترتیب در پروسه ای کوتاه "لیبرالها" کانالی میشوند برای سازش غیرمستقیم رهبری با امپریالیسم و انتقال مسألهت آمیز قدرت. این پروسه بعد از انقلاب نیز ادامه مییابد و چنانکه بعداً "بیشتر توضیح خواهیم داد، نمایندگان خرده بورژوازی قدم بقدم بیشتر و بیشتر در نام بورژوازی کمبرادور غرق میگرددند. بقول مارکس: "دیگرات از آنها که بیانگر خرده بورژوازی یعنی بیانگر طبقه سپالی است که در آن منافع دو طبقه برندگی خود را از دست میدهد میبندارد که اصولاً "ما فوق تناقضات طبقاتی فرار دارد. دموکراسیها برآنند که طبقه آنها طبقه ممتازی فرار دارد ولی آنها با توافق جموع قشرهای دیگر ملت - مردم را تشکیل میدهند و آنچه بدفاع از آن مشغولند حق مردم است، آنچه که در آن ذیمنفند منافع مردم است. با اینجهت لزومی نمی بینند که در آستان مبارزه ای که در پیش است به بررسی منافع و مواضع طبقات مختلف بپردازند. لزومی نمی بینند که در سنجش وسائل خوددخیالی دقت بکار برند. کافیهست که علامتی بدهند تا مردم با تمام وسائل سی پایان خود به سنگران هجوم برند. ولی اگر معلوم شود که به منافع آنها علاقه ای نیست و توانایی آنها ناموایی آنها است آنوقت گناه آن با بگردن سئسطه گران حیهت است که مردم یکپارچه را به انواع اردوهای متخاصم تقسیم میکنند؛ یا ارزش چنان سعیت پیدا کرده بود و چنان جلوی چشم تاریک شده بود که نمیتوانست خبر خود را در هدفتهای پاک دمکراسی تشخیص دهد، با همه چیز بخاطر جزئیات اجرا کار محقیم مانند و یا اینکه یک تصادف پیشبینی نشده، این بار ناموادی ببار آورد".

و اما سیاست امریکا در این مرحله چه بود. در اواخر دوره سیاست امریکا خلاصه میشد در بیرون بردن شاه و بروی کار آوردن عناصر "ترقی خواه" با این امید که شاید توده ها را تحصیل نماید و رهبری آن را بسازد کثافت.

ولی حرکت رادیکال نوده ها در این مقطع تاثیر زیادی بر روی رهبری مذهبی جنبش گذاشت ، بطوری که با روی کار آمدن بختیار و بدون هیچ رهنمودی از جانب نیروهای سیاسی نوده ها خود به شمار مرگ بر بختیار رسیده بودند . که این عامل خود در هر نوع سازش یا بختیار را مقهور است . در پیامی که کارتر به امام خمینی در پاریس سفیرست از امام میخواهد که "تمام نیروهای خود را بکار برد تا از مخالفت با بختیار جلوگیری شود ." امام در پاسخ میگوید " . . . بفرم که من چنین خطائی نکنم ، ملت نا حاضر نخواهد بود ." و در ادامه میگوید " الان از ایران بمن اطلاع داده اند که یک کودتای نظامی در ترف تکوین است و می خواهند کشتار زیادی بکنند . از من خواسته اند کالاهای امریکائی را تحریم کنیم و به امریکا اخطار کنیم که اگر چنین کودتائی بشود از چشم شما می بینیم و اگر شما حسرت نیست دارید باید جلوگیری کنید . برای من پیام داده اند که اگر کودتای نظامی بشود حکم جهاد مقدس باید داده شود ." خرده بورژوازی از چه می ترسد که این چنین چراغ سبز سازش را روشن کرده است ؟ جواب به روشنی در آخر نامه آمده است : "خوف آن دارم که اگر کودتای نظامی بشود انگجاری در ایران شود که کسی نتواند جلوی آن را بگیرد ." . معنی صریح این بیان نرس از رادیکال تر شدن مبارزات نوده ای و بالطبع خارج شدن رهبری از دست آنهاست ، پس رهنمود می دهد که "من کودتا را نه بصلاح ملت می دانم و نه بصلاح امریکا . ایران را بحال خود واگذارید که اگر نکنند نه گرامش کوشمینی خواهد دانست و نه سایر مکاتب اشراقی ." . این رهنمود در واقع شرط مورد قبول فرار می گیرد و یک ساره دولت آمریکا که از دولت بختیار دفاع همه جانبه می نمود اعلام می کند ما از دولتی در ایران بستمایی حواشم کرد که مردم را بدنبال دانسته باشد .

پیررو ما رفتن شاه و روی کار آمدن بختیار نوده ها که برای اولین بار مره پیروزی را چشیده بودند . بر تعدد وحدت سازرات جوسرما فزاید و این بار امیرالمسلم امریکا را بمر مورد هجوم مستقیم جوسر فرار مدهند . ولی رهبران که از بهرروی سبل آسای نوده ها و رادیکالمره شدن سرع آنها بوجست افتاده اند بگونه ای عمل میکنند که کاملاً "عکس خواست نوده هاست نوده ها جوامان اهدام کامل ناسر دولتی و قطع کامل سلطه امریکاست

از کلیه شریانه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و غیره میباشند (بدون آنکه از چگونگی این روابط اطلاع کافی داشته باشند) در حالی که رهبران از طریق سلطنت ظلمان دبیروز و جمهوری خواهان سلمان امروز از در سارش با آمریکا درآمده و بمنظور انتقال مسالمت آمیز قدرت با بختیارو امرای ارتش وارد مذاکره میشوند. پس از ورود آیت اله به ایران جان زدن ها بطور جدی تری دنبال میشود و هر طرف سعی میکند امتیازات بیشتری از حریف بگیرد. بختیار و امرای ارتش سعی میکنند با مانورهای خود رهبری مذهبی را محبور به عقب نشینی هائی بکنند و رهبران با تهدیدهای نو - حالی خود، توده ها را خسته می کنند. همه چیز آماده است تا قدرت بشكل مسالمت آمیز تفویض گردد که ناگهان اتفاقی می افتد، حمله به همافزایان و ضدآموزان پادگان فرج آباد آغاز می گردد، آنها نیز مقاومت می کنند و این بردمند که به حمایت از آنها بیا می خیزند و قیام خود بخودی توده هسا خارج از اراده و میل رهبری آغاز می گردد.

توده هائی که تنها به خاطر تزلزل و عدم جرئت رهبری چنین از دست بردن به سلاح و مهتدم کردن قدرت سرکوب بحروم شده بودند، همان هائی که فریاد میزدند "رهبران ما را مسلح کنند" به خیابانها می ریزند و پادگانها، کلانتری ها و ... را خلع سلاح می کنند. در حالی که از طرف رهبری مذهبی مرتبا "بطرح سکنت که حملات مسلحانه به ارتش را خاتمه دهید زیرا اولاً من هنوز دستور جهاد نداده ام و ثانیاً ارتش اعلام همبستگی کرده است. سازمان چریکهای فدائی خلق ما شرکت فعال خود در قیام ناهدودی برای خود و حریانات جب در مجموع امتعار کس میکنند ولی حتی برای خدشه ناز کردن رهبری نیز دستگیر جعلی دیو شده است. روشن بود که جب حتی اگر ما تمام خود در این تمام شرکت می نمود قادر نمیگردید که رهبری را خدشه دار سازد. چرا که فرمان آیت اله زودتر از آنچه که جمعه فکر میکردند از طرف خود بهیروزاری صاحب صدر - العتبه یا مشورت متحدین سلطنت ظلمتان، اعلام مسد رهبری جنبه ای از یک طرف صادر نمود که بطور ناطع دستور تمام دهم از طرف دستور در مقام حرکت توده ها نیز که اعلام جنگ کرده بدست خدش ... ما که ...

بنوا بارگیز :

«وئسی آنها (خرده بورژوازی) به بن بست میخورند و خود را آذوقه در خطر رسوائی میبینند که مجبور میشوند به عملی ساختن تنبیه‌سند های خود بپردازند - کارشان دو پهلو پیدا میکند بدین معنی که بیش از هر چیز وسایل نبل به هدف احترام میخورند و نه حسنحوی مستمسک برای غلبه بر میخورند. پیش در آمد بر خروشی که آغاز مبارزه را اعلام میدارد همینکه کار به خود نمازده میرسد در لندن مانند عاجزانه محو میشود. بازنگران تمامه حدی خود را از دست میدهند و بازی مانند مادکنگ برآیدی کسیه سوزنی به آن میزنند فوراً میشتند».

آن مستمسک در ابتدا آن بود که چون ارتش اعلام همبستگی کرده است و دیگر لازم نیست خون بیشتری ریخته شود، پس آتش بس، در واقع با این حرکت خرده بورژوازی دست در دست بورژوازی وابسته آر میشد ام ابزار سرکوب و دستگاه بوروکراتیک جلوگیری نمود.

مدین ترتیبه قیام در همه راه متوقف میگردد و دولتی از انقلاب نمایندگان خرده بورژوازی (مرفه و سانه) و نمایندگان سیاسی سوزوزوازی و خرده سوزوزوازی وابسته بروی کار میآید. خرده بورژوازی خود را در اوج قدرت می بیند و تصور میکند که میتواند جناح دیگر را بربر برجم خویش کشیده و از آنها در خدمت منافع طبقاتی خویش استفاده نماید. و سوزوزوازی وابسته نیز ریزگانه در رو عمای خرده بورژوازی ها پیمان شده و به ریش آنها می خندد و بفکر آن است که چگونه هرچه زودتر خرده بورژواها و سایر عناصر مغربی را با در خدمت کامل خویش گیرد و با آنها را از ارگانیهای مختلف اعمال حاکمیت بیرون ببرد.

این خطای بخشی از مسروهای به سال است که چون نوده هسا بدسال رضوی خرده بورژوازی هستند ماهیت دولت (تدوت حاکمه اراطی اربامی میکنند. این رفا فراموش نمیکند که عناصر ضد امپریالیست در نیرو دولت قادر نیستند بما بر ضمانت و سمت خود سمت آن را تغییر دهند. این رفا اولین اهل مارکسیسم را در رابطه با مقدم کردن بائین دولتی آنچه مائینی که تمام مار و بودی به امپریالیسم وابسته است و حاکمیت کردن دولتی جدید را درک نکرده اند. آنها تنها با استناد به اینکه فلان فرد و یا پیمان جریان در قدرت دولتی است و در ضمن بابه نوده ای هم

دارد. میخواهند به این نتیجه برسند که ماهیت دولت ملی است. بقول  
لنین:

"تمام تاریخ کشورهای بورژوا - پارلمانی و هم چنین ناسودود  
زیادی کشورهای متروکه بورژوازی، همین این است که تعویض وزرا در مقابل  
این واقعیت که کنترل اصلی امور اداری در چنگ ارتش عظیم مأمورین دولتی  
میباشد پیشزی بیش نیست. این ارتش در هر حال مرایا غیر دموکراتیک  
بوده و از طریق مینیموتیا رسته به مالکین بزرگ ارضی و بورژوازی ارتباط  
داشته و به آنها کاملاً وابسته است. ارتش که در روابط بورژوازی محصور  
بوده و فقط از این قضا تنفس میکند. این ارتش نهاداً متحجر و بی تحرک  
بوده و از رهائی خویش از این محدوده ناتوان میباشد و فقط به شیوه سابق  
قادر است تکرر، حس و با عمل کند. اقتدار بالائی این ارتش از برگشت بانکها  
و سهام به تمامی اسیر سرمایه مالی بوده و تا حد معینی بصورت ماموسل و  
وسيله نفوذ و منافع آن عمل میکند.

این بزرگترین عیب بهترین خود فریبی خواهد بود اگر که کسی  
سمی شود رفرمهای از قبیل الفاء بلاعوض املاک بزرگ و یا انحصار غله و  
غیره... بوسیله این دستگاه دولتی انجام گردد. این دستگاه میتواند  
(تاکید از نویسنده مقاله) در خدمت بورژوازی جمهوری خواه و ایجاد  
یک جمهوری در شکل "سلطنت بدون سلطان" ... قرار گیرد. لیکن قادر  
به انجام رفرمهای که حقوق سرمایه، حقوق "مالکیت مقدس خصوصی" را  
بطور جدی تهدید کند نخواهد بود. چه رسد به آنکه آنها را براندازد. به  
صمیم دلیل است که در تمام انواع کابینه های ائتلافی "که با شرکت  
"سوسیالیستها" تشکیل میگردد این سوسیالیستها - حتی با وجود عناصر  
کاملاً صادق در بینشان - در عمل به دکوری بی مصرف و یا برده استناری  
بر دولت بورژوازی به برق گیری که جریان رعد خشم آلود مردم را از ائتلافی  
با دولت منحرف میکند و به ابزاری در دست دولت برای فریب مردم  
تبدیل میشوند... تازمانی که ماشین دولتی کهنه و بوروکراتیک بورژوازی  
دست نخورده باقی بماند چنین بوده و خواهد بود" (یکی از مسائل  
اساسی انقلاب - لنین جلد ۲۵ کلیات).

این است مفهوم برخورد لنینی به دولت، نه آنچه که عده ای از

نیروهای مدعی مارکسیسم - لنینیسم سعی میکنند با توجه وجود عناصر خرد، بورژوا و با حتی بورژوازی ملی به این نتیجه برسند که ماهیت دولت ملی است. این رفتار بغاوت درک نادرستان از جوامع زیر سلطه و آنهم در شکل نوستعمره اش قادر نیستند ارزیابی صحیحی از نیروهای درون جامعه داشته باشند و بالطبع حرکت آنها را بطور صحیح ارزیابی نمایند. در واقع اثر در آنجا (جامعه بورژوازی) چگونگی برخورد به "حقوق سرمایه" حقوق مالکیت مقدس خصوصی" است که ماهیت دولت را مشخص میسازد. در اینجا (نوستعمره سرمایه داری وابسته) چگونگی برخورد به سلطه امپریالیسم در کلیه جنبه های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و غیره است که ماهیت دولت را عیان میسازد. ورود چند عنصر مترقی در مائین دولتی ای که تمام تاز و بودش در رابطه ارگانیک با امپریالیسم یافته شده است ماهیت دولت را دگرگون نمیسازد و بفول لندن این عناصر تنها "نه بوی گیری که جریان رشد چشم آلود مردم را از تلاقی با دولت منحرف میکند و مبارزاتی در دست دولت برای فریب مردم تبدیل میشوند". چه اسنادانه رقیسقی تیرمان محمود احمد زاده میگفت:

"در حقیقت تعیین هرگونه تغییر و تحولی در جامعه بدون آنکه به تضاد اصلی نظام موجود یعنی تضاد بین خلق و امپریالیسم توجه شود تبدیل به یک چیر بوج و مهمل میگردد. مسئله سلطه امپریالیستی را باید بطور ارگانیک و به مثابه زمینه هرگونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت. . . . ( مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک) اینکه خسرده بورژوازی موجود در دولت اینجا و آنجا با حرکت بورژوازی کمبرادور اختلاف پیدا میکند درست است ولی این اساساً به آن معنی نیست که خسرده بورژوازی قادر میگردد در حرکت سیستم و بالطبع ماهیت دولت تغییری بدهد. این درک ایدئالستی است که روابط تولیدی را تابعی از دولسمت میدانند. بقول انگلس:

"... تردیدی نیست که لافل در تاریخ معاصر دولت و نظام سیاسی تابع و جامعه مدنی که محرصه مناسبات اقتصادی است عنصر فاطم است. بنا به نظریه قدیمی در مورد دولت که شکل هم در آن سهیم بود دولت برعکس عنصر تعیین کننده و جامعه مدنی عنصر تعیین شده است.

ظواهر امر با این مطلب توافق دارد. همانطور که در مورد یک فرد برای آنکه آغاز عمل کند همه قوای انگیزنده ای که موجب عمل او هستند ناچار باید از دماغش عبور کند و به انگیزه اراده، او مبدل شوند بهمانگونه هم کلبه حوائج جامعه مدنی صرف نظر از اینکه در لحظه تعیین چه طبقه ای تسلط دارد. بناچار از خلال اراده دولت میگذرد تا به شکل قوانین بر همگان جنبه حتمی احراز نماید. این جهت صوری فضیه است که بخودی خود دلبهی است. ولی این سؤال پیش می‌آید که آیا مضمون این اراده صرفاً صوری است. اعم از اینکه متعلق به شخصی جداگانه باشد یا یک دولت تمام. چیست این مضمون از کجا برمیخیزد و چرا همانا چنین میخواهند نه طور دیگری؟ ما ضمن تلمیح پاسخ این سؤال به امتجا میرسیم که در تاریخ معاصر شامل تعیین کننده اراده دولت من حیث المجموع حوائج تعبیرباینده جامعه مدنی و فلان یا بهمان طبقه و سرانجام تکامل نیروهای سولسید و مناسبات معادله است" (تاکیدها از ماست)

در آغاز تشکیل دولت جدید، خرده بورژوازی که بگفت "لیبرالها" توانسته بود از یکطرف حرکت نموده ها را مهار کند و از طرف دیگر بامذاکره و سازش باصطلاح دولت سابق را سرنگون کند و امپریالیسم را بیرون بریزد (البتدتها در ظاهر)، از آنجا که توانائی اداره مائین دولتی عظیم را که تقریباً دست نخورده انتقال یافته بود در خود نمی‌دید، آن را در مجموع به نمایندگان بورژوازی کمبرادور سپرد و خود باصطلاح وظیفه نظارت بر اعمال و حفظ انقلاب و دستاوردهای آن را بعهده گرفت. خرده بورژوازی، سعی میکند جدا از مائین دولتی برای خود ابزار اعمال حاکمیت نیز بوجود آورد. کمیته های امام و شورای انقلاب همه در خدمت به چنین هدفی در پروسه قیام و بعد از آن بوجود آمدند و گسترش یافتند. این حرکت تا به آجا پیش رفت که قرار بود وزارت "امر به معروف و نهی از منکر" جدا از کابینه و بقیه وزارتخانه ها بوجود آید که حتی نیازهای مالیش را نیز خود تامین کند.

هرجا خرده بورژوازی در امور اقتصادی و برنامه ریزی های مملکتی کوچکترین دخالتی میکند (مثل دستور مجانی کردن آب و برق، خانه سازی برای "مستضعفن") و غیره، باعکس العمل شدید بورژوازی وابسته



روبرو میشود و بورژوازی تهدید میکند که خود را از اداره امور دولت کنار خواهد کشید. خرده بورژوازی نیز که از این مطلب بسیار وحشت دارد به سرعت جا میزند زیرا بخوبی میدانند حتی برای لحظه ای هم قادر نیست ماشین دولتی پیچیده و عمیق و طولانی که از رژیم شاه پارت رسیده است، را اداره کند. روحانیت دریافته بود که گرداندن دولت با اداره حوزه علمیه تفاوت های فاحش دارد.

خرده بورژوازی دو وظیفه را بعهده میگیرد، یکم محاکمه و مجازات آن دسته از عناصر رژیم سابق که کاملاً در برابر توده ها رسوا و شناخته شده اند، که این عمل فشار توده ها و نیروهای چپ را نیز بدین حال داشت. دوم حفظ نظم و آرامش جامعه برای اینکه بورژوازی کمبرادور با خیال راحت بتواند ارگانتیهای دولتی خویش از ادارات دولتی تا ارتش و پلیس و ژاندارمری را بازسازی کند، صدماتی را که توده ها به این ارگانها زده اند ترمیم نماید و برنامه هایش را سر و سامان دهد. در مورد اول، بورژوازی، بخاطر جو سیاسی حاکم برجایه و فشار توده ها، نمیتوانست در آن اوباش اعتراض چندانگی بکند، اگر چه اینجا و آنجا غر و غر میکرد و میگفت "با این اعدام ها آبرویمان توی دنیا رفت". و در مورد وظیفه دوم نمایندگان خرده بورژوازی، هر کجا توده ها صدای اعتراضشان بلند میشد درخواست هایشان را از دولت موقت مطالبه میکردند. بورژوازی که میدید که همه جا هرج و مرج است و با این شرایط نمیتواند وظایفش را انجام دهد و اگر وضع چنین بماند کارهای "انقلاب" پیش نخواهد رفت و او از مسئولیت تانسه خالی خواهد کرد. نمایندگان خرده بورژوازی هم که از توده ها بریده و بر بورژوازی کمبرادور تکیه داده بودند، هر بار که بورژوازی از این تهدیدها میگرد و برای ترساندن آنها از این جا خالی ها میداد، از ترس اینکه با مژ بر زمین نخورند توده ها را مورد بورش فرار میدادند و فریاد میزدند "خفت شوید، صبر انقلابی داشته باشید، بگذارید بورژوازی وابسته کارش را بکند، شما توده ها و آنها که در میان شما توطئه می کنند، همه منافقند و میگذارید که کار انقلاب اسلامی به پیش رود". بقول مارکس "همانگونه که در تمام اقدامات بزرگ دهکرا آنها (خرده بورژواها) معمول است، میتوان برای ارضای خاطر خویش، "مردم" خود را به خیانت متهم میکنند.



بهر تقدیر دسری نمی‌باشد که بورژوازی حاکم بر کابینه بتدریج پایش را از این هم فراتر میگذارد. تقریباً "اواسط هرورودین ماه بود که باررکان بعنوان نماینده کابینه شروع به انتقاد از کمیته‌ها می‌نمایند و تهدید میکنند که در صورت منحل شدن کمیته‌ها استعفا خواهد نمود.

بورژوازی بحوسی میدانست که راهی جز تسلیم برای خرده بورژوازی وجود ندارد. ( البته با کمی مقاومت). خرده بورژوازی ابتدا ندرسد" مخالفت میکند. ولی فشار بورژوازی کمیرادور از یک طرف و حملات و انتقادات سروه‌های مترقی و چپ از اعمال کمیته‌ها و بخصوص اعتنای وجود عناصر ساواکی و وابسته به رژیم سابق در آنها خرده بورژوازی را محصور بسسه تسلیم می‌کند و موافقت می‌نماید که کمیته‌ها از عناصر ضد انقلابی بصفیه شوند. بورژوازی حاکم نیز باین امر رضا می‌دهد. بدین ترتیب هر دو بسا تصفیه کمیته‌ها موافقت می‌کنند نسچا با دو تهدید و دو هدف متفاوت، خرده بورژوازی با این تصور که با بصفیه کمیته‌ها از عناصر ضد انقلابی انجام دروسی آنها را افزایش دهد و از آن برای حفظ قدرت خویش و امدسال حاکمیت خود در مقابل بورژوازی وابسته ( بورژوازی بی اعتماد ) و سروه‌های چپ استفاده نماید ( البته با این بوجود آوردن جامعه توحیدی ) و بورژوازی کمیرادور با این نیت که کمیته‌ها را از عناصر انقلابی و مترقی تصفیه نماید و آن را که مورد نایب امام نیز می‌باشد به ابزار سرکوبی در خدمت خود درآورد. با این حرکت موقعیت عناصر نچسب و وابسته در درون کمیته مستحکم گردید. از این پس خرده بورژوازی بیشتر از گذشته مرتباً " در مقابل بهشروی بورژوازی وابسته برای کمب قدرت دولتی عقب می‌نشیند. به عنوان نمونه اعلام های بکیر عناصر وابسته به رژیم شاه، بخصوص اعدام هویتا، القانیان و خرم... ناگهان صدای اعتراض شدید جناحیانی از دستگاه حاکمه امریکا را بلند می‌کند. بدنیال آن صدای اعتراضی بوده‌ها به قطعنامه جاوستن در سالی امریکا به هوا بلند میشوند و دگر بزدی از در توضیح بر می‌آید و می‌گوید که جناحیانی در پارلمان آمریکا هستند که اعتراض کرده اند. والا دولت امریکا با دولت ایران دوست است. (۱۳) سپس هیئت دولت به امام توصیه میکنند که کمی کوناه بیاید و اعدام‌ها را کاهش دهد. وی و همکفراش در ظاهر کرد و خاک پستار می‌کنند ولی در عمل عقب

نشینی می‌کنند و حکم تخفیف اعدامها صادر می‌شود.

بدین ترتیب نمایندگان خرده بورژوازی برای حفظ قدرت در دستگه حاکمه بیشتر و بیشتر در دام بورژوازی کمبرادور شرق میگردند. این دو، نیروهای خود را در حزب نظم و آرامش جمع میکنند و علیه تمام خلق و نیروهای ضد امپریالیست جبهه میگیرند و خواستشان را نجات جامعه از جنگ "منافقان" اعلام میدارند. آنها شعار جامعه کهن یعنی "مالکیت، مذهب، خانواده، نظم و آرامش" را اسم شناسایی برای لستکریان خود برسیگزینند و با عبارت "ان فی ذلک لفتحا" قریب "به شد انقلاب قوت میبخشد. از این لحظه بعد هر شخصی، گروهی، نیروی اجتماعی و... که برای حفظ و گرفتن منافع طبقاتی خود به پا خیزد به کمک همان شعار "مالکیت، مذهب، خانواده، نظم و آرامش" او را از پای در می‌آورند. در چنین شرایطی ساده‌ترین و عادی‌ترین لیبرالیسم و سطحی‌ترین دکترا نیسم بعنوان "سو" ضد به جامعه" به کفیر میرسد. در تکمیل این اعمال، پست‌ترین عناصر جامعه بورژوازی فالانژ مقدس نظم را تشکیل میدهند و حدود ناحی جامعه میگردند.

اگر امروز می‌بیشیم این ناچیان جامعه گروه گروه به هرکجا که بویی از سارره و دتسی با امپریالیسم به تمام میرسد حمله میکنند نه به ایمن خاطر آن که آنها افرادی غمی القاب هستند و انحصارطلب، بلکه شرایط اجتماعی جامعه سرمایه داری وابسته است که این عوامل را اینگونه بحرکت در ساورد. بورژوازی برای حفظ خود در چنین جامعه ای مجبور است که سرمایه ها را این بار عزیزتر کند چرا که توده ها سرعت سره را، از ساره شحیح میدهند و همچنین آنها یک پیروزی را از گذشته چند ماه پیش خود سرراه دارند. برخلاف آنچه که ساده لوحان و ملی خوانسان دولت بشارند بورژوازی تنها منتظر فتح آخرین سنگرهای "مقاومت" خرده بورژوازی است. و باید آگاه بود که با فتح این سنگر نیز همه چیز همان شکل گذشته را باز خواهد یافت. بورژوازی نمایندگان خرده بورژوازی را با بسا خود با بیشتر در لجن‌زاری که تدارک دیده است فرو خواهد برد و بسا در صورت نیاز، آنان را از دولت بیرون خواهد ریخت. در چنین شرایطی سرده بورژوازی در قدرت هم قادر نیست که حرکتی از خود نشان دهد زیرا

با یک اعلام جنگ در واقع این خود او نیز هست که از قدرت طرد می‌گردد و برای حفظ این قدرت هم که شده حاضر نیست فرمان چنین جنگی را صادر کند. بورژوازی خیلی سعی نمود قدرتی را که توده‌ها پس از قیام در خود احساس می‌کردند بکسبه تقلیل دهد. ولی با توده‌های مسلح نمیتوان این چنین رفتار کرد. همچنین کوشش کرد خرده بورژوازی را در مقابل ایسی دوراهی قرار دهد که با تثبیت دولت و یا هرج و مرج. واضح است که خرده بورژوازی ناتوان تر از آن است که در مقابل این قدرت قادر بایستادن باشد. خرده بورژوازی هرچند که برخلاف خواست باطنی بورژوازی وابسته دستور اعدام های عناصر رژیم گذشترا صادر مینماید، ولی دوراهی که بورژوازی در مقابل وی قرار داده بود، هر آن در کوشش بصدا در می‌آمد که ادامه این حرکت هرج و مرج خواهد بود نه تثبیت. و بالاخره نسلیم از جانب خرده بورژوازی و اعلام علنی عمومی.

دولت بورژوازی وابسته هرگز اجازه نمیدهد که قدرت تصمیم گیرنده دیگری در جامعه وجود داشته باشد مگر اینکه شرایط اقتضا کند. به همین خاطر به یک باره آن وزارتخانه جدا از گابینه بدست فراموشی سپرده نمیشود. این فراموشکاری تا به آنجا ادامه مییابد که مسئله "ولایت فقیه" نیز از جانب خود روحانیت به هیچ گرفته میشود (۱۴). در واقع فراموش کردن همه این مسائل از جانب خرده بورژوازی (که توده‌ها را سر به "دشمن" دارد) به چه معنی است؟ آیا بنابر این است که رهبری اصلی حریمات در دست بورژوازی وابسته است! اگر علو عمومی چهارماه پیش داده نمیشود اگر کمیته‌ها از ابتدا بصورت عمریان به ابرار سرکوب تبدیل نمیکردند - بخاطر تنهایی مقاومت خرده بورژوازی در مقابل بورژوازی است بلکه شرایط سیاسی جامعه - شور انقلابی توده‌هاست که مانع نمیکرد ما بورژوازی بکنیه "گودنا" کند. بورژوازی همانطور که گذشتم خیلی مایل بود که بکنیه همه چیز را بیابان بفرساند ولی این عوامل بود که او را تاوان در انحصار می نمود. ولی این نیز هرگز بدان معنی نیست که در درون جامعه برای دوره‌ای قدرت "دوگانه" با مفاهیم لنینی آن وجود داشت. هرگز! آنچه در نظر می‌رسد یک شبه قدرت دوگانه بود که تنها خورده بورژوازی برای "جانب" خویش و اثبات نگشتن در مقابل توده‌ها دست و پا میزد و به هم حیرت می‌کرد.

## نتیجه‌گیری

مادر تحلیل خود سعی نمودیم که در دو بخش مسئله را توضیح دهیم. بخش اول که بدون در نظر گرفتن وقایع روز مه، نقش افراد و نیروهای سیاسی - تنها ما برخورد به نقش و سطح نفوذ امپریالیسم در نشئون اقتصادی - سیاسی - فرهنگی ... و هم چنین با برخورد به ساخت اقتصادی اجتماعی جامعه و موقعیت طبقات و نقش هر یک نشان دادیم که ماهیت دولت در این گونه جوامع چگونه است بررسی دوم با دنبال کردن وقایع و در نظر گرفتن برخورد افراد و نیروهای سیاسی مختلف سعی نمودیم تا بحث بخش اول را مادیت بخشیده و آن را بطور مشخص نشان دهیم. و نیز اینکه چگونه خورده بورژوازی محبور می‌گردد در مقابل موزروازی تمکین نموده و دولت را به وی بسپارد.

از آنجا که جامعه زهر سلطه ما قادر نیست حرکتی به سمت تکامل بردارد مگر اینکه سد سلطه امپریالیسم را درهم شکند تا قادر گردد که انقلاب دموکراتیک را برهبری طبقه کارگر به بهروزی رساند و انقلاب اجتماعی در جهت سوسیالیسم را سازمان دهد. و نیز چون تبلور این سلطه در روابط تولیدی جامعه ما خود را به وضوح نشان می‌دهد. به این خاطر اساساً "منهضم نمودن روابط تولیدی سرمایه داری وابسته در گرو حل موقعیت امپریالیسم (سیاسی - اقتصادی - نظامی ... ) در جامعه می‌باشد.

بر این اساس هر دولتی که در جامعه مستقر گردد خارج از اینکه اعضای تشکیل دهنده آن کیسند و چه سانی دارند، برخورد مارکسیست لنینیستها به آن نه براساس خصوصیت افراد موجود در دولت بلکه بر این بنا که این دولت چگونه به مسئله و موقعیت امپریالیسم برخورد می‌نماید. از این رو هر تحلیلی از ماهیت دولت که اساس حرکت خود را بر مبنای موقعیت امپریالیسم در جامعه مشخص ننماید قادر نیست که تحلیل دقیق و

درستی از دولت به عمل آورد.

همانطور که کتسم سائزات بوده‌ها در نگال و اندی اخصر  
بروسای انزایش آگاهی بوده‌ها جهت مشخص خویش را که همانا مسئله  
امبریا لیم بوده‌ها درمی‌یافت. این نکته از این زاویه مهم است که نیروهای  
مختلف سعی می‌نمایند که ماهیت اصلی مبارزات بوده‌ها را به دورده‌های  
مختلف بنسج کنند که این درک اساساً ضد مارکستی است. زیرا هر  
ما معتقدند که ماهیت مبارزات بوده‌ها همیشه براساس نظام اصلی آن‌ها  
تعین می‌گردد. خارج از اینکه اشکال بروز آن مختلف باشد. یعنی درحقیقت  
است که تعارض بوده‌ها در مراحل مختلف بنا بر سطح آگاهی آن مشخص نمی‌گردد.  
ولی این به آن معنا نیست که ماهیت مبارزات بوده‌ها تغییر  
می‌نموند. مارکس در این رابطه می‌گوید: "تضاد بین نیروهای مولد و  
روابط تولیدی (اشکال) ساده".

ملاحظه کردیم. چندین بار در تاریخ گذشته به وقوع پیوسته. بهرحال  
بدون اینکه اساساً به خطر بیافزاید و الزاماً به یک انقلاب منجر شود  
(این تضاد مترجم) در هر زمان اشکال نامعی و مختلفی به خود گرفته  
است. مانند تضادات وسیع. جنگهای طبقاتی مختلف. تضادهای فکری  
جنگ عقاید. اختلافات سیاسی و غیره... بنابراین تمام تضادات  
تاریخی علت اصلی خود را دارند. بنا بر نظریه نظر ما، این تضاد بین نیرو  
های مولد و اشکال مولد (روابط تولیدی) است. (ایدئولوژی آلمانی  
انگلیسی ص ۱۸۸)

مارکس به روشی تضاد اصلی جامعه سرمایه داری کلاسیک و نقش  
آن را توضیح می‌دهد. که می‌گوید تضاد بین نیروهای مولد و روابط تولیدی  
است که گرد اصلی حل مسائل جامعه را در خود دارد. هرچند که به اشکال  
مختلف بروز می‌نماید. بنابراین همانطور که کتسم از آنجا که تضادی که در  
مداخل حرکت جامعه ما به سوی تکامل را است نموده است تضاد بین خلاق و  
امبریا لیم می‌باشد. بین مبارزات و حرکات اجتماعی بوده‌ها ماهیتاً در  
پاسخ به حل این تضاد است ولی به قول مارکس هرچند که اشکال نامعی  
از تضاد اصلی جامعه را به خود بگیرند.

کسانی که سعی می‌نمایند ماهیت مبارزات بوده‌ها را برای نیروهای

شد. دیکتاتوری و بعداً ضد دیکتاتوری - ضد امپریالیستی ارزیابی نمایند در واقع از درک این اصل مارکسیستی عاجزند ، چرا که خود دیکتاتوری شاه در گذشته شکل نامعی همان تضاد اصلی جامعه بود و این اشکال نامعینی با اهمیت مبارزه و حرکات اجتماعی را تعیین نمی‌کند .

آنچه در متن مقاله متذکر گردیدیم و تقسیم بندی را که نمودیم تنها از این زاویه بود که نشان دهیم با رشد اوضاع بحرانی در جامعه و شدت یابی مبارزات توده ها و بالنتیجه رشد آگاهی آنان ، چگونه تضاد اصلی جامعه خود را نمایان ساخت ، در واقع این پیروها به این دلیل توضیح دادیم تا نشان دهیم که مبارزات توده ها تا چه حد و سطح پستی رفت ، این نکته از این زاویه قابل توجه است که ماهیت نیروئی را که باعث کنت مبارزات توده ها در آن سطح باقی بماند و نه بیشتر را بهتر بشناسیم ، زیرا برای توضیح یک واقعه تاریخی تنها کافی نیست به مانند تاریخ‌نویسان و نایع را در کنار هم قرار دهیم ، بلکه مسئله اصلی در واقع توضیح این پیروها بود که نشان دهیم با رشد آگاهی شرکت کنندگان در این مبارزه که تصور آن را در شعارها و شکل مبارزات توده ها می‌توان مشاهده نمود روشن نمائیم و بقول لنین :

" برای یک ارزیابی درست مارکسیستی از انقلاب ، بر اساس ماتریالیسم دیالکتیک ، باید انقلاب را هم چون مبارزه نیروهای اجتماعی زنده ای بررسی نمود که در شرایط عینی بخصوص فرار داشته ، به طور مخصوصی عمل نموده و اشکال بخصوص مبارزه را با مومئنتی کم و بیش به‌کار می‌برند " . ( جلد ۱۵ کلیات ص ۵۵ ) بر این اساس بود که سعی نمودیم پیروها مبارزات توده ها را ارزیابی نموده ، شعارها - اشکال مبارزاتی ، رهبری آن ، ... را در نظر گرفته از این مجموعه " شرایط عینی " تحلیل خود را عرضه نمائیم . به این خاطر است که قادر می‌گردیم آن مرحله از مبارزه را که به وسیله " رهبری " دستور آتش بس داده شد را مشخص نموده و برهمنمای آن ماهیت آن نیرو را در شرایط خاص خود بررسی نمائیم . زیرا تجزیه افراد و نیروها از شرایط اجتماعی که در آن فرار دارند و تحلیل از آنها تنها بخشی از شیوه تحلیل م - ل هاست ، تحلیل زمانی می‌تواند دقت خاص خود را یابد که مجموعه شرایط موجود را نیز دربرگیرد . این تحلیل خوانا از مبارزات

و بوضعیت نوزده ها یا بیست یا بیروهائی سیاسی ...

و از تکامل این بحث قادر گردیم که ماهیت طبقاتی دولت را عبر  
بتحقیق گردانیم. یکی از دلایل اینکه بیروهائی که منی نبوده اند از ماهیت  
دولت تحلیل به عمل آورند دچار انحراف گشته اند بیروافع همین نحط از  
اصول و شیوه تحلیل ما نیز الیوم - دیالکتیک است علاوه برک نامعلمان  
از شرایط اقتصادی - اجتماعی جامعه که خود به دلیل درک غلط از سلطه  
امپریالیسم در جامعه ما می باشد.

تنها یک مسئله را بوضوح درمیم و آن اینکه هنگامی که ما معترض  
نمردیم که خورده بورژوازی با امپریالیسم و بورژوازی که برادور سازش نموده  
است. به این معنا نیست که کل این بخش از جامعه در مقابل سیستم گریزی  
نبوده است. بلکه به نظر ما معاندگان این فشر شروافع از بانکاه طبقاتی  
خود در حال جدا شدن هستند. آن ها از این رو خورده بورژوا سامی شده  
میسوند که متر آنها نمی توانه از حدی که خورده بورژوازی در رشتمی حصول  
قادر به گذشتن از آن قسمت فراتر روند و به این جهت در زمینه شوریک به  
همان مسائل و دایان راه حل هائی می رسند که خورده بورژوا به حکم منابع  
مادی و بوضعیت اجتماعی در زمینه برانیک می رسد. ولی هنگامی که امنیت  
و همبران گرسی قدرت را در دست می گیرند و ما در حال کس آن هستند  
قادر می گردید که آن محدودیت گذشته را درهم شکند و درواقع از فشر  
جود جدا گردند. به همین دلیل بیشتر عمده خورده بورژوازی جامعه ما  
نیست که سازش نموده چرا که سیستم موجود باسج گری مبارزهای وی میباشد  
و بهر ما رود در مقابل آن مد علم خواهد کرد. و این امر روشن است که  
طباب داری که امروز از جانب همبران خورده بورژوا به گردن نموده هائی  
و حتمتکتر می اندازند خلی برینبر از جانب بورژوازی بر گردن خود آنها  
خواهد افتاد.

ما بر آنچه گفته شد ماهیت دولت را در خدمت حفظ روابط  
اقتصادی - اجتماعی ( سرمایه داری وابسته ) جامعه ایزماین نموده و وجود  
ایراد و گاه بیروهائی مختلف در دولت تنها تاسیری کناری در سیاستهای  
روزمره دانسته و در کس و فرس های مختلف دولت اساسی از چگونگی برخورد  
این بیروها به مسائل مختلف اقتصادی - سیاسی - اجتماعی. فرهنگی ...

میلور می‌گردد ولی ماهیت کل پدیده را دگرگون نمی‌سازد و سمت حرکت دولت در مجموع در خدمت حفظ سلطه امپریالیسم و رشد یوزوازی کنیترادور باقی خواهد ماند. در حقیقت این رسالت به عمده دولت کنونی گذارده شده است که جدائی را که توده‌ها بر امپریالیسم وارد نموده اند ترمیم نموده و جلوی حرکت توده‌ها را در پیشروی به سوی نابودی کامل این سلطه سد نماید.

ما ایمان به سرروزی  
گروه پیشرو



۱- عده ای حتی در تحلیل از ماهیت طبقاتی افراد و نیروهای سیاسی نیز به خطا میروند و تنها بر مبنای شعارها، گفته ها و تبلیغات قلاهدزی عملکرد آنها قضاوت می کنند. مثلا آنها میگویند فلان شخص یا فلان نیروی سیاسی ملی و ضد امپریالیست است زیرا از یکطرفه اسلام نشان میبرماند ملی و ضد امپریالیستی چون دکتر مصدق، دکتر فاطمی و غیره میباشند و همواره در غالب آنان حلول میکند و از طرف دیگر سوادآور ساززات آزادخواهانه مبارزین راستی و آزاده صدر اسلام بوده و نیز هر حرکت خود مبارزات این بزرگ مردان تاریخ را با تحلیل فراوان رسانده میدارند و آنان را الهام گیرنده خود میدانند.

در توضیح چگونگی اشتباه چنین برخوردی چه خوب است این گفته ژرف مارکس را بخاطر بساویم که :

"اگر در زندگی مادی میان آنچه که شخص دربار خود میاندیشد و بر زبان میراند و آنچه که در واقع هست و بدان عمل میکند فرق میگذارد. در نبردهای تاریخی بطریق اولی باید میان گفتار و ادعاهای احزاب و سرت و واقعی و منافع واقعی آنان، میان تصورات آنها در باره خویش و آنچه که در واقع هست فرق گذاشت."

اگر کسانی سعی می کنند خود را در قالب دکتر مصدق جا زنند و برای این منظور کلمه شعائر و سنن ملی و ضد امپریالیستی مصدق را جاریست می گیرند، یا اگر به صورت ائمه صدر اسلام، خودشان را می آریند و سعی خواهند که شوه آنان با مشرکین مبارزه کنند، اگر امیر رحیمی ها که این روزم ابو مسلم این را چنین سازز خطه عراق را به تاربت می گیرد و گروهی چون ساء جامگان را میا می دارد، ... خلاصه اگر همه بملد مرد کشلی میروند و می خواهند ابواج آنان را یکمگ طلبند دقیقا بدین خاطر است که مقول مارکس می خواهند با احیای اموات، محتوای محدود سازز خویش را از نظرهای پوسیده دارند و شور و شوق خود را در ابواج تراژدی بزرگ تاریخ نگاهدارند.

مارکس چه خوب این مطلب را در تحلیل خود از ساززات و انقلابات قرن هجدهم فراسه تصویر میکند و می گوید :

"انسانها خود سازندگان تاریخ خویشند. ولی نه طبق دلخواه خود و در اوضاع و احوالی که خود انتخاب کرده اند، بلکه در اوضاع و احوالی موجودی که از گذشته باثرب رسیده و مستقیماً با آن روبرو هستید. شعائر و سخن تمام نسلهای مرده چون کوهی بر منبر زندگان فشار میآورد، از اینجا است که درست هنگامی که افراد کوشی به بسازی خویش و محیط المسراف خویش و ایجاد چیزی مکتبی بی سابقه موقوفند، درست در یک چنین احوال و اوضاعهای انقلابی، ارواح دوران گذشته را بسیاری می‌شناسند. اسامی آنان، شعارهای مکتبی و احساسهای آنان را با عارفت میکنند تا با این آرایش مسوره تجلیل باستان و با این زبان عاریتی صحنه جدیدی از تاریخ جهانی را بازی کند... هنگام بررسی چگونگی این استعداد از ارواح پدیدگان تاریخ جهانی تفاوت فاحش میان آنها دوراً به چشم می‌خورد: کامل دومین، دانتون، روسسیر، سن ژوست و ناپلئون، هم قهرمانان و هم احزاب و نوده‌های دوران انقلاب اول فرانسه ما جامعه رومی و با عبارت رومی و طبقه زمان خویش یعنی رهایی از قید و سدها و استقرار جامعه نوس بورژوازی را انجام میدادند... ولی همینکه فراموش اجتماعی جدید مستقر گردید تمام موجودات عظیم الحته عهد عشق و بهرآه آنان تمام روم باستان احیا شده... از صحنه بایست شدند. جامعه بورژوازی با هنرهای واقع بیانه خود مترجمین حقیقی و مستقیمان واقعی خویش را... ایجاد کرد. سرداران واقعی این جامعه در پشت سز سگانهای تجارتی و مالی جا داشتند... این جامعه در تب و تاب ایجاد ثروت و مبارزه رقابتی مسالت آمیز از یاد مرده بود که کهنواره اش را اشباح روم باستان حفاظت میکردند. ولی علی‌رغم فقدان حضرت قهرمانی در جامعه بورژوازی برای پیدایش آن قهرمانی، حاکماری، ترور، جنگ داخلی و جنگ میان خلقها لازم آمدند. گلابانورها جامعه بورژوازی در سن و شعائر بنگلی کلاسیک جمهوری روم آرمانها و صور هنری و پندارهائی را که برایشان لازم بود تا محتوی محدود بورژوازی مبارزه خویش را از نشر خود بپوشد دارند و شور و شوق خود را در اوج نرازدی بزرگ تاریخی نگاهدارند. مانند، یک قرن پیش از آن در مرحله دیگری از تکامل گرومول و مردم انگلستان نیز زبان و شوق و شور و پندارهائی را که از تورات عارت گرفته بودند بکار میبردند. ولی همینکه

هدف واقعی بدست آمدن و تحول بورژوازی جامعه انگلستان انجام یافت  
لویک (فیلسوف و اقتصاد دان انگلیسی) جایگزین حقوق نمی شد.

۲- این مسئله از این جهت حائز اهمیت می باشد که خود یکی از  
عمده ترین گره گاههای فلسفی مارکسیسم و روبریونیسیم است. گنیشیم که  
برگرداندن یکی از فرموله کنندگان این تفکر در فلسفه بوده است. او میگوید:  
"اگر این یا آن پدیده - حرکت یک جسم ( ) ، حیات یک  
اورگانسیم ، تکامل یک جامعه که منتج از تضاد دو نیروی متقابل می گردد ،  
هنگامی که از نظر کمی یکی غالب شود ، هر چند هم به مقدار ناچیز پدیده  
بسمت آن جهت گیری می کند ، و دیگری ( نیروی متقابل - مترجم ) درتص  
کنترل آن قرار می گیرد. مادام که نیروی دیگر رشد کند و تعادل آخری را  
تغییر دهد ، کل ماهیت پدیده کیفیتاً تغییر می کند. و ناهایان این چنین  
است ، بعدها ( اگر نیروی دومی به مقدار کوچکی رشد کند ) ( پدیده مترجم )  
جهت جدیدی اتخاذ می کند."

بحث فوق از نظر اساس حرکات مکانیکی صحیح است ، ولی در مورد  
رشد و حرکت یک پدیده اجتماعی هرگز چنین اتفاقی نمی افتد. اگر چنین  
تفکری از نظر فلسفی بر یک جریان فکری غالب گردد ، حرکت عملی آن  
تنها در چارچوب روبریونیسیم قادر به تجلی خویش است ، در واقع اساس  
گذار مسالمت آمیز از نظر فلسفی در نکته فوق قرار دارد.

به همین خاطر است که با منطبق فوق اگر حرکت حزب بوده ، روبریون  
بررسی فرار دهنیم می بینیم که کاملاً منطبق می باشد. حزب توده اگر از  
آیند الهیستی دفاع همه جانبه می کند یا این تحلیل است که در درون  
دولت جناح امپریالیستی نیز وجود دارد و در مقابل آن باید جناح خورده  
بورژوازی را تقویت نمود. یعنی در واقع همان منطق برگداندن ، که اگر یکی  
از گرایشات مختلف درون یک پدیده از نظر کمی رشد کند ، پدیده تفسیر  
ماهیت می دهد. این جاست که ماهیت روبریونیسیتی حزب توده بیرون زده  
و خود را آشکار می کند. بحث رفقای "گروه مبین برستان" نیز هر چند  
ناتکانه ولی عملاً از یک چنین اساسی مشا گرفتار است.

اما مارکسیستها ماهیت و جهت حرکت یک پدیده را بر مبنای  
ماهیت و جهت حرکت تضاد اصلی آن مورد ارزیابی فرار می دهند. همان

گونه که در متن بحث بدان پرداختیم.

۳- رجوع کند به نظریات گروههای تشکیل دهنده "کنفرانس وحدت" از جمله جزوه "مسئله قدرت حاکمه در انقلاب دیموکراتیک" نوشته "مبارزین راه آرمان کارگر" و هم چنین شماره‌های مختلف نشریه "حقیقت" از گان "انجمنیه...".

۴- نقل از نشریه سپهر شماره ۱۶.

۵- این فرصت نشان با استفاده از ترم "بورژوازی امپراتور" سنا در یک گفتگو و نامشخص مرز بین وابستگی و عدم وابستگی، با عبارت دیگر مرز بین بورژوازی ملی و بورژوازی کمپرادور را در ذهن نموده‌ها مخدوش کرده و آب به آسیاب امپریالیسم و بورژوازی وابسته می‌ریزند. رجوع کنید به "حقیقت" (بخش داخل) شماره ۱۶.

۷- دیدن صرف انعکاسات خارجی عملکرد دولت بدون توجه به تضاد اصلی جامعه یعنی تضاد بین خلق و طبقه امپریالیستی، بسیاری از نیروها از جمله بسیاری از طرفداران "کنفرانس وحدت" را به خرد نگریهای بی پایه و ریشه‌ستیزی و بی زدن‌های کسل کننده کشانده است. مثلاً امین سروها زمانی از دولت خرده می‌گرفتند و با اصلاح بر آن فشار می‌آوردند که چرا بانکها و صنایع را ملی نکنند، و زمانی که دولت دست به چنین کاری زد و بانکها و سهام برخی از کارخانه‌ها را با اصطلاح "ملی" کرد این دوش نهاد استند چه گویند و خرده می‌گرفتند که "این ملی کردن نیست دولتی کردن است". باید سؤال کرد مگر صدق صنایع نفت را چگونه ملی کرد؟ جز از به تعلق دولت در آوردن آن آیا اگر پروتسارها انقلاب را به بروزی رساند و دولت خود را بوجود آورد جز از طریق دولتی کردن صنایع و بانکها آنها را ملی میکند؟ ولی این تنها ظاهر قضیه است. نکته اصلی جاگونگی برخورد به این عمل در چهارچوب روابط اقتصادی - اجتماعی حاکم و ماهیت طبقاتی دولتی است که این عمل را انجام میدهد. والا تا هم‌اکنون ما مگر که دست صدق را در ملی کردن صنعت نفت از پیش بسته است و ظاهر امر نیز چنین بود. ولی ملی کردن با اصطلاح "نیم بند" صدق بسا "ملی کردن" تمام عبار شاه دو ماهیت کاملاً متضاد داشت.

این نیروها ما باید (اگر برنسیب سیاسی داشته باشند که ندارند)

نظیر حزب توده این برنامه دولت را ناسند کنند و با نظیر اخلاف خویش اذعان کنند که انقلاقی نیافزاید و این " ملی کردن " نیز نظیر " انقلاب سفید " تنها یک مایور سیاسی بوده است. منتها اکثر در سالهای اول بعد از اصلاحات ارضی شاه، بشد بقول رفیق احمد زاده هنوز اذعان کرد که این موضع گیری درباره اصلاحات ارضی " معصری از احالت انقلابی و حفظ اصول انقلابی م - ل را در خود " دارد ولی اکنون جز اپورتونیسیم و اکتونیسیم نام دیگری بر آن نمیتوان گذاشت. همین توجه نکردن به سآله مطقه امیربالیسیم که مهباسیت بطور ارگاسک و به مثابه زمینه هرگونه تحلیل و تبیین در نظر گرفته شود موجب اشتباهات فاحش بسیاری از نیروهای سیاسی در طول سآاربخ مبارزات ۳۵ ساله مردم ایران گشته است. از آنجمله نماینده بورژوازی ملی خواندن رضا خان، خلع سلاطین در مقابل اصلاحات ارضی شاه، منقوی خواندن آن، اذعان به ضعف یا نسن تقادها و از سبب رستن شرایط عینی انقلاب و امروزه نماینده بورژوازی ملی خواندن دولت کبونی را میتوان نام برد.

۱- البته بگذاریم از اینکه در دولت کبونی حتی عناصر و نیرو

های وابسته به امیربالیسیم و بورژوازی کبیرادور نیز وجود دارند.

۲- تعمق در این سیاست امیربالیسیم آمریکا می تواند هندداری

باشد برای نیروهای انقلابی که اساساً در چه زمانی امیربالیسیم قادر خواهد بود که به صورت مختلف در ایران منافع خدشه دار نمده خود را بار ستاند.

از آنجا که دولت موجود قادر نیست به خواست توده ها پاسخ

گوید، اعتماد سیاسی موجود در بین آنها نسبت به دولت هر روز ضعیفتر

می گردد هم چنین به خاطر روحیه توده ها که سریماً با یک موضع گیری

سیاسی برای کسب خواستهای خود وارد عمل می گردند و نیز حرکتها

آگاهانه بخشی در درون دولت که در دامن زدن به چنین شرایطی کسودر

ارتباط مستقیم با برنامه های امیربالیسیم می باشند فاکتورهائی است که

ریگ خطر را به صدا در آورده است. از این رو وظیفه نیروهای انقلابی است

که توده ها را نسبت به چنین حرکتائی و نتایج عملی آن آگاه نموده و آنان

را برای بروز چنین شرایطی که دور هم نمی تواند باشد آماده نمایند.

۳- در رابطه با تاثیر بحران اقتصادی بر روی قدرت حاکمه باید

گفت که اولاً "جامعه سرمایه داری وابسته ما به طور دائم بحران" رکود را با خود حمل می‌کند و بی‌زمانی که بحران "تورمی" که معدناً "بحران منتقل شده از کشورهای امپریالیستی است به بحران موجود در جامعه اضافه می‌گردد" (نه به مانند جمع جبری آنها) شرایطی را مانند اواسط سال ۵۶-۵۵ در جامعه از نظر اقتصادی به وجود می‌آورد.

این بحران در پیوسته رشد خود می‌تواند به شرایط انقلابی تبدیل شود. به همین خاطر در پیوسته رشد چنین شرایطی کلیه نیروهای موجود در جامعه از تاثیر آن مصون نمی‌مانند. حتی دستگاه حاکمه. نهادهای درونی آن نیز نسبت به بحران از خود عکس العمل بروز داده، در این جاست که شکل حاکمیت موجود در جامعه (دیکتاتوری) خریه پذیرتر گردیده علاوه اینکه سیاست امپریالیسم نیز در شکل شدن دیکتاتوری که خود ناشی از رشد بحران بود بر این حرکت تاثیر گذاشت.

۱۱- الف - رهبری سازمان چریکهای فدائی خلق در اعلامیه ای تحت عنوان "متحکم باد پیوند جنبش دانشجویی ما بیشکامان مسلح خلق" به تاریخ ۱۶ مهر ماه ۵۷ یعنی در آغاز سال تحصیلی، بدینسان اهتمامات طولانی دانشگاهها و اوج مبارزات توده‌ای خطاب به دانشجویان می‌گوید: "اهتمامات سیاسی طولانی مدت با توجه به ضرورت کار سیاسی در جهت تشکل هرچه بیشتر جنبش دانشجویی و ارتباط با جنبش توده‌ای و بالا نگاهداشتن جو سیاسی در محیط دانشگاهها، نمی‌تواند در جنبش شرایطی به اهداف فوق تحقق یابد. و ما تاکید خود را بر روی تسکین و اهتمامات کوتاه مدت فرار می‌دهیم".

عدم درک صحیح از شرایط جامعه و سمت حرکت آن، در شرایطی که واقعه خونین ۱۷ شهریور را پشت سر گذاشته ایم، در زمانی که سازمان اعلام می‌کند ما معتقدیم بودیم شرایط انقلابی در جامعه حکمفرماست، این نوع رهنمودها برای نیروی بالفعل جنبش مطرح ساختن حای شکستی دارد و تنها نمایانگر درک رفا از مارکسیسم - لنینیسم است و سر.

دانشجویان که تازه نیروی بالفعل بوده، در این شرایط سازمان مسئله حق بیمه و امتالیهم را برای زحمتگاران و کارگران پیشنهاد می‌کند، ب قدر مورد اعتقادین به "کار آرام سیاسی" از جمله سازمان

پیکار همین بس که خود آنها اعتراف کرده اند ( البته خیلی ریزگانه ) که در این دوران مهدی اکونومیستی داشته اند ( رجوع کنید به جزوه " نقدی بر بیعتی به سوی مبارزه ایدئولوژیک . . ." ) .

منتها لازم به تذکر است که نیروهای سیاسی همواره در کنگره‌های خارجی ماهیت خود را تمام شمار به تعارض گذارده و آشکار می‌سازند ، والا این جرمیات همیشه اکونومیست بوده اند .

۱۲- توجه صرف به تطورات خارجی پدیده ها و تکرار یک سانسبه به اتفاقات و حرکات روزمره و مائل ماندن از ماهیت اصلی آنها ، این تفکر را بعد از اصلاحات ارضی شاه نیز به نتایج اشتباه آمیزی رساند ، آنها با مشاهده عدم وجود جنبش های توده ای وسیع که تنها یکی از تطورات وجود شرایط صحنی انقلاب است به این نتیجه رسیدند که شرایط صحنی انقلاب وجود ندارد و جامعه در مرحله شکوفایی اقتصادی است . این رها اندازی کردنی شرایط صحنی انقلاب و موقعیت انقلابی یکی است و آنها " صیفا " " سدرک لستی آن سائل آمده اند ، جالب اینجاست ، زمانی که موقعیت انقلابی فرا رسید آن را هم نتوانستند تشخیص دهند و مقول خود رفقا دو ماه از توده ها عقب بوده اند ( جزوه " جلسات بحث و گفتگو " دفتر اول - دانشجویان بستگام ) . جالبتر اینکه نکته فوق را آنچنان بی اهمیت مطرح می‌کنند که به گویی تنها اشتباه کوچکی اتفاق افتاده است .

۱۳- آقای بودی در اینجا از " دولت آمریکا " جناح آقای کارتر یعنی جناح یاصلتلاج " دمکرات و لیبرال " را مورد نظر دارند که - سرروزی کمبرادور درون دولت فعلی ارادت خاصی نسبت به این جناح نشان میدهد صیود ، نسبت که این آقایان شدیداً " نگران موقعیت سیاسی اقتصادی " اندرونیانگ " نمایندگانی آمریکا در سازمان ملل هستند و درست زمانی که جناح مخالف در پارلمان شدیداً " جناح کارتر و آقای " بانگ " را مخاطب مذاکراتش با تعابیده - ارمان آزادی بخش فلسطین ریز فشار گذاشته است ، ناگهان بفکر مواضع " ضد صهیونیستی " خود افتاده اند ، و از احکامات و مواضع ضد امپریالیستی و ضد صهیونیستی توده ها منع مفاسد خویش بهره می‌جویند .

۱۴- در رابطه با مسئله ولایت فعه " باید گفت امر یکی از اساسی

ترین برنامه های روحانیت بوده است. حتی شرایط سیاسی و اقتصادی جامعه عملاً تاکنون جلوی ابراز علنی آن را به صورتی که آیت اله خمینی در کتاب "ولایت فقیه" مطرح ساخته گرفته است. ایجاد مجلسی برای تنظیم قانون اساسی قبول اصل ریاست جمهوری... همه بیانگر عقب نشینی های روحانیت از محتوای اصلی "ولایت فقیه" می باشد. در رابطه با همین مسئله در کتاب ولایت فقیه آمده است:

"احتیاجی نیست بعد از تشکیل حکومت بنشینند قانون وضع کنند... همه چیز آماده و مهیا است فقط می ماند برنامه های وزارتی که آنهم بکمک و همکاری مشاورین و معاونین متخصص در رشته های مختلف در یک مجلس مشورتی ترتیب داده و تصویب میشود.

در ضمن اینکه در رابطه با مسئله "ولایت فقیه" همین خود "فقیها" اختلاف وجود دارد. که این خود باعث ضعف تر شدن اعمال نفوذ از کانال "ولایت فقیه" خواهد بود. شاید اینکه بورژوازی دروز، دولست اساساً با چنین روشی توافق ندارد و هرگونه مفاومت از طرف روحانیت بر روی این مسئله میتواند موقعیت خود روحانیت را زیر سؤال قرار دهد. هر چند که ممکن است مسئله ای به نام ولایت فقیه مورد قبول دولت قرار گیرد ولی این مسئله هرگز با آن محتوا مورد نظر طرح کنندگانش نخواهد بود.



بها ۳۵ ريال

گروه بسو

